رمانهای عاشقانه
www.romankade.com

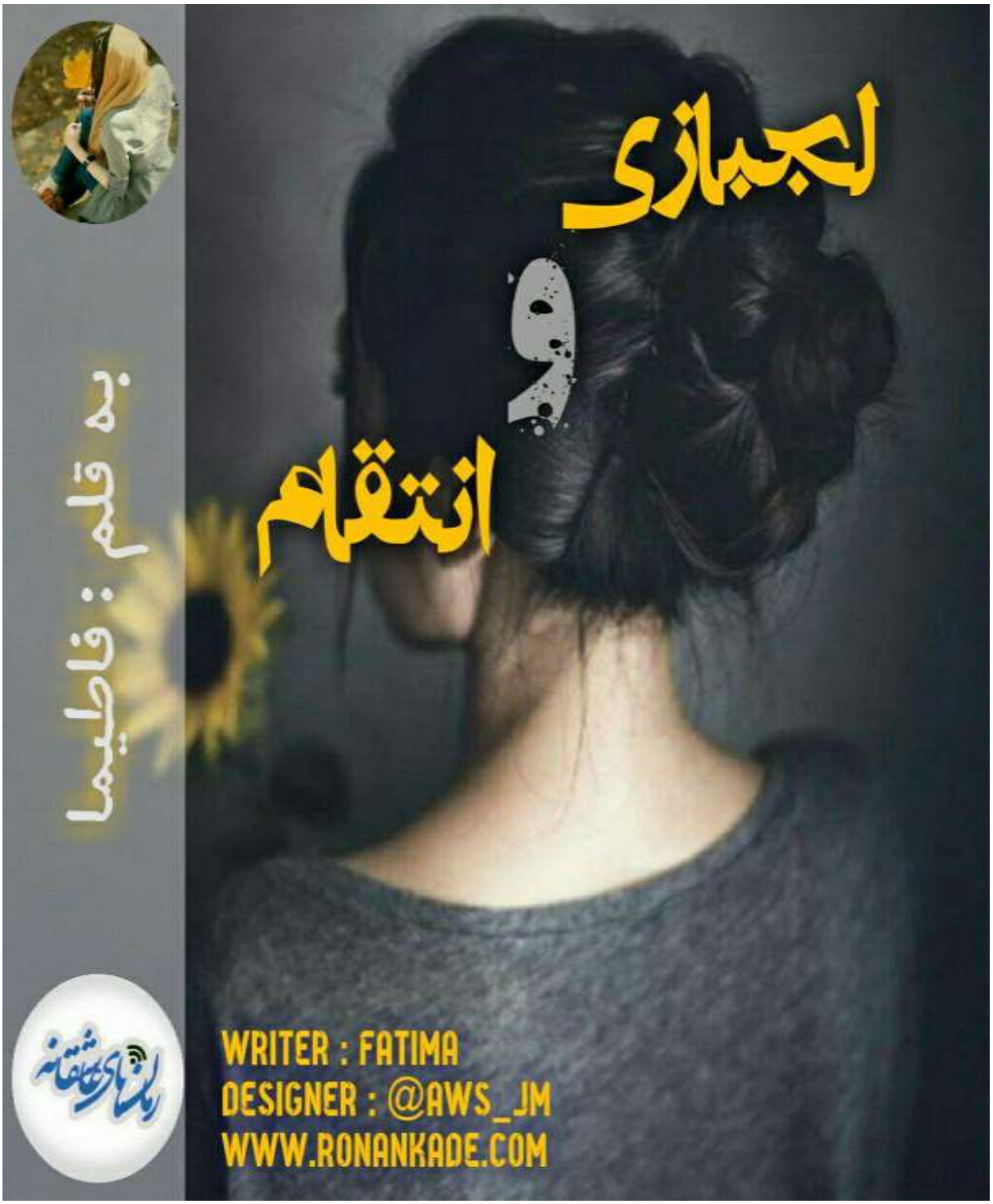
لجبازی
و
انتقام
به قلم : فاطیما
WRITER : FATIMA
DESIGNER : @AWS_JM
WWW.RONANKADE.COM

طراحی و صفحه آرایی : رمان های عاشقانه

آدرس سایت : wWw.Romankade.com

کانال تلگرام @romankade_com

تمامی حقوق این کتاب نزد رمان های عاشقانه محفوظ است

لجبازی و انتقام

نویسنده :FATIMA

ماهاااااخیلییی باحالیم خیلیییییی.....۵تا دختر تخسسسسس..شیطوون.....باحاااال...مااااا باااحال ترینیم~~

قضییه از این قراره ۵تا دختر ب نام فاطیما.,عارفه.سوگند.فرشته.فریبا....باهم رفیقاااای فابن..البته هم فابن هم پرسیل;-)...

همیشه باهمن حتی تو لحظات سخت اما بخاطر چند تا پسر پرووووو اما خوجمللل زندگیشون تغییر میکنه...

ادامه دارد....

این رمان رمانی هستش ک مخصوص اونایی ک هم کل کل دوست دارن هم ماجراجویی.....

نویسنده فاطیما محمدیo (∩ ω ∩)o

((فاطیما))

هیی دخترا فردا نتیجه ها میاداااا..

فریبا : باشه باوو شماها چقدر هووولین همتون میوفتین شکککک نکنین خخخخخ

سوگند..مرگگ فریبا خااک بر سرت اصلا غمتم نیستاااااا خیلی بی خیالی...

فرشته..عوض اینکه این حرفا رو بزنین بلند شیم اماده شین بریم ی کافی نتی پیدا کنینانگلاا شما میکروبهای بدی هستین منو قاطی خودتون نکنین...

من..خوبهخوبهبزنم اون قیافه نداشتتو درب و داغوون هااان بچه شاسگوول...حالا برین اماده شین کافی نت پیدا کردن با من ای خرااا...

همه ب سمت اتاقامون رفتیم ....

تو اینه داشتم ب خودم نگا میکردم ی دختر مو مشکی و چشای مشکی ک ابی هم هست ولی بعضی وقتا مشکیه بیشتر ابیه پوست سفیدی دارم ک بروبچ لططططف کردن منتتت گذاشتن اسممو گذاشتن جنااازه..

الهی خار برهتو پاتوون جونتون دراااد....خخخخخ

رفیقام سوگی ک موهای بود و چشای عسلی داره....

فریبا ک پوس کمی سبزه و چشای ابی داره.....

فرشته ک پوست سفید و چشای مشکی دااره و ابروهای خوشفرررم...

ودی دی دی دینگگگگگ عارفه بهترین دوستم که مثل خودمه ولی موهای فری داره ک من موهام لخته و اونلباش خوش فرمم و گل بهی هستش و چشای مشکی داره ..

با سر رفتم تو کمدک ی مانتو و شال و شلوارمشکی در اوردم با کیف دستی براق سبز و ی کفش پاشنه بلند سبز ارایش خوججمل خوکی هم کردم...منهر وقت میخوام ارایش کنم یاد این زنای

د.ا.ف میوفتم ک بااونصورتشون ی مننن ارایش میکنن ک اخرم زششششترین میشن...منبهشون میگم خووووکی

(برو بچ نکه خودشش خیلییی خوشگله چ.و.س کلاسمم میاد واااسه من) خخخخ درون خفه یا پشم بزز بکنمتو اون حلقت..

تو اینه ب خودم نگااه کردم چ جیگریی شدمااااااا دم در سفففف کشیدن(برو بچ پشت خجالت نکشین بفرماییننوووشاابه خنک و در بازز) دوباراین زررررر زددمثل خرمیاد جفتک میندازه وسطحرفم الااغغ

کلید ماشینو برداشتم رفتم پایین پیش بچه راسی ماشینم ی سانتافه مشکی ماته ک ددی واسم خریده اووخ نفس ددی بشممم منن...

(بسه بسه گووووشای باباشو بروبچ اتش نشانی ب جای نردباان استفاده میکنن) رفتم پایین ک برو بچ هم حاضرر و اماده بودن.. به به ..به به چ تیپایی چ لباسایی چ ارایشایی(اههه بسسه دیگه همش نوشابه نوشابه معدموندردگررفت)توی بچه ها فقط من و عارفه ماشین بلدیم بقییه ترسووو...

عسل ی مانتوی حریر کوتاه با شلوار عسلی و کفش قهوه ای و شال قهوه ای

فریبا ی شال و کفش و کیف ابی اسمونی و مانتوو شلوار ابی پرنگ جیگرییی شده واسه خودش...

عارفه ی مانتو مشکی شال مشکی ک خطای ابی داره با شلوار ابی و کفش مشکی و کیف ابی

فرشته هم بیووووووووتیییی ماشا..... ب تیپش مانتو حریر کوتاه مشکی ک توش خطای بنفش داره شال بنفش و کفش ال استار مشکی با شلوار مشکی..

سوار ماشین شدیم و پیش ب سوی کاافی نت...

سوار ماشین شدیم من راننده و عارفه هم بغلم وبچه ها هم عقب نشستن و بسوی کافی نت روندم اوفففف استرس دارمم خرااابا همم کمک حالم نیست لامصبب ما خانواده هامون همه کرجن و ماها از بچگی باهم بودیم الانم خونه مجردی واسه دانشگاه اومدیم تهران..

تو کافی نت بودیم ک ی پسره زل زده بود ب عارفه انگار ادم خوشملل ندیده پسره ی چلغوزمیخوام دهنشو اسفالت کنم....

واای نتایج ها اومده بوود خداا قبول شدیممم اخ جوون اما.....

تو شیرازاما خوببود ک باهمیم..

((سوگند))

ازاینکه تجربی قبول شدیم خووووشحاال بسمت خونه رفتیم وقتی رسیدیم ب خانواده هامون زنگیدیم...ب ننه جونم زنگیدم و گفتم ک خوشحاال شد و مشکلی نداشت(خداا بده شاانس اگه من جاش زنگ میزدم مامانم از کرج دمپاییشو پرت میکرد واااا)

بعد از حرف زدن با خانواده هامون کارمون تموم شد و وسایلامونو جمع کردیم ک صبح راحت حرکت کنیممم خبررر مرگمووووون....

((عارفه))

صبح زود تر از همه بلند شدمومیزو چیدم و چایی دم کردم و برو بچو صدا زدم همه اماده شدیم و نشستیم سر میز ی نگاه بچه ها کردم..

فاطیما ک داشت خواب میرفت سر میز ی مانتوی صورتی کفش صورتی ..شال مشکی شلوار مشکی دم پا...ی کیف صورتی ک خطای مشکی داشت...خودم ی تیپ ابی مشکی و فریبا تریپ بنفش ابی سوگی هم ی تیپ مشکی زرد.. فرشته هم تیپ سورمه ای مشکی زدم بود..... اماده ب سمت ماشین رفتیمو سوار شدیم..

تو راه بودیم ک متوجه شدم فاطیما سرعتشو زیاد کرده بچه ها جیغ میزدن و فریبا ک خواب بود یهو ترسید بیدار شدو گفت ک.س.کشاااا مگه بلنددددد گووو قورت دادین روانیاااا ی انتر میموووون ...یهو نگاش ی ماشین بغلی تفتااااد کفففففف کردد...ی سوووت زد گفت فااااطی گااز بده گااز بده گااز بده لعنتی بزززن بریییم عشق حال صفا سیتی.....ب ماشین بغلی نگا کردم پنج تا پسر جووووون و خوشگل ک یکی از یکی انگل ترر و ناز تر جووون ایوال وقت لجبازی و کرم ریزیه بزن بریییم....

((فریبا))

گاز بده گاز بده گاز بده یووووهوووووو...

فاطی داشت با ماشین پسرا مسابقه میزاشت..

پسره بغلی شیشه رو داد پایین و گفت ..پا بزن پابزنن بککککن اون پدااااالووو لامصببب ...منم در جوابش گفتم ب توچه بچه قرتی با اون لگنت اووووق ....پسره شیشه رو داد بالا و پاااارو گذاشت رو پدال ک ماشینش از جاا کنده شد ی نگا کردم ب ماشینش اووووووووووووه شتتتتتتتتتتت ی فراری مشکی نااز ک برق میزنه مثل پوست بدن پاتریک تو باب اسفنجی...

اخر مسابقه رو با گاز کش کردنای فاطیما بردیم رسیدیم شیراز و رفتیم خونه فاطی اینا اخه اونا تو شیراز خونه اجاره کرده بودن...

((فرشته))

خونه خوشگلی بود با دکراسیون قرمز و مشکی ۴تا اتاق داشت ک منو فریبا ی اتاق و دخترای دیگه ی اتاق اخه منو فریبا راحت بودیم باهم... با بچه همه ب اتاقامون رفتیم و وسایلمونو چیدیم....

فاطیما سفارش پیتزا داد ک رفتم پایین ک پیتزا هارو بگیرم اما چشمم خورد به واااای خداا نههه.....

چشمم خورد ب ماشین فراری مشکی ک روبه روی خونه ما ک نسبتا ب خونه ما خونه بزرگی بود وایسادو.....

واااای واااای واااای ننننننننه همون پسراا بودن و داشتن ب ماشین فاطیما و من نگاه میکردن.منم جیغ بنفش ک هییچ مشکی کشیدم (دوباره مززه مییییرخت)که فاطی و بچه ها اومدن دم در اووه اووه فاطی ی تاپ صورتی کوتاه تا ناف و ی شلوار پاکتی منم مثل اون ولی تاپم مشکی بود ولی بچه ها شلواراشون مثل ما بود ولی لباسای استین بلند پوشیده بودن..

یکی از پسراک موهای مشکی و قدی بلند داشت رو به فاطیما گفت : جووووووون هیکلت تو دهلیز چپ و راستم...حالا فهمیدم اسم پسره رامتین بود..اخه ی پسره ب رامتین گفت..باهات موافقم رفیق...رامتین هم ب پسره گفت ؛رامین چااکرم دااش....رامینم گفت : ولی اون دختره چشم عسلیه نگااا اون ب دلم بد نشسته هااا عسلیه مال من ابیه مال تو

رامتین؛؛قبول دااش...

فاطیما ک اعصابش خوورد شده بود رفت سمت پسره و یکی خوابوند تو گوشش منم رفتم طرف فاطی و که داشت فوشش میداد گرفتمش که یه پسره گفت ؛جووووون چشاشو تو که نفسس منی

...منم بهش شستمو نشون دادم..همه در حال دعوا رفتیم طرف خونه و با اعصابی خورد شده پیتزامونو خوردیم...

شب حوصلمون سر رفته بود صدای اهنگو تا اخر کردیم و شروع کردیم ب رقصیدن که.....

((بچه ها خواهشا نظر هاتون در مورد عکسا و رمان بگین اگه مشکلی دارین حتماا بر طرف میکنم بووووس عشقای منین))

((فاطیما))

منو بچه ها کلاس های رقصو رفته بودیم وو همجور رقصی رو بلد بودیم.....

اهنگ نانسی رو گذاشته بودیم و باهم قررر میدادیم....من وسط عارفه چپم و سوگند راسم و فریبا و فرشته هم گوشه بودن.....در حال قررر دادن بودیم ک چیزی خورد ب شیشه...منو سوگی و عارفه گاارد گرفته بودیم.....فریبا و فرشته مثل ناشیاا ادای جکی جانو در می اوردن.....ولی

یاا خدا نگام افتاد ب اون پسرا ک از بالکن خونشون هی همو میگرفتن و میخندیدن و فیلم میگرفتن...

سریع رفتم در خونشون همه با کف گیر وچاقو و ی سیم برق وایساده بودیم در خونشون زنگو زدیم وا کردن...

در وا شد و مثل کولی های از گشنگی اومده ریختیم تو خونشون ...

پسره : اااالهی گوشیو میخوام خانوم کوچولو بدو بیا عموو بدو

تا رفتم طرفش یهو گوشیو پرت کرد سمت ی پسر دیگه ک طرف عارفه بود..

عارفه؛بدش من وگرنه بد میبینیااااا...

پسره : اووووووخخخخ ترسیدم چهار ستووون بدنم داره میلرز...پیششی کوچولو خودت بگیرش...

تا عارفه رفت سمتش یهو خواست گوشیو پرت کنه ک پریدم و گرفتمش..خخخخخ ضایع شدن...

پسره خیلی.باحال کنف شده بود رفتم طرف پسریی ک روبه رو بود گوشیو زدم زمین برداشتم گزاشتم تو جیبم و از بچه خواهش کردم بریم....

وقتی خواستیم از در برم بیرون ی بای بای ناز دادم ک یکی از پسرا گفت : بد میبینی فهمیدی خانوم کوچولو

منم ی بیلاخ دادم و اومدم بیرون خخخخخخخ

ساعت ۳شب بود ک متوجه ی صدایی از پایین شدم و.....

((بچه ها خواهشا اگه رمانو دوس دارین حتماااا نظراتونو بگین که اگه بدی داره رفع کنم))

((فاطیما))

ساعت ۳شب بود ک متوجه شدم از پایین توی حال صداهایی میاد؛خیلی ترسیدم.از اتاق اومدم بیرون اتاق عارفه ب اتاق من خیلی نزدیک بود..پریدم تو اتاقش..اونم بیدار شد بهش گفتم : از پایین صداهایی میاد انم ترسیدبود از توی کیفش ی اسپری فلفل برداشت داد ب منم باهم رفتیم پایین ک دیدیم ۳نفر دارن اینور و اونور میرن یکی شونو گرفتم و اسپری رو تو صورتش خالی کردم نفری بعدی هم عارفه با کنار دستش ی ضربه ب گردنش زد ک بیهوش شد.... عارفه پرید چراغو روشن کرد تا یهو چشمم ب سوگی و فریبا و فرشته افتاد....مردم از خنده همینجور ک میخندیدم بعد چند دقیقه سوگی ب هوش اومد منو عارفه پهن شده بودیم و مثل خر عر عر میکردیمو میخندیدم.....فریبا موهاش ژوولیده پولیده مثل اون دکتر هایی ک برقشون گرفته ..سوگی ناله میکرد...فرشته ک فقطط گرریه و میگفت خداااا ازتون نگذره کثاافتاااا چشششششم اییییی چشششم چشششششم میسووززززه دارم میمیرم ...و هی عر عر میکرد ..

منو عارفههه غششش خنده بوددیم نفسمون بریده بود ...ک یهو .....

یهو از اشپز خونه صدای بددی اومد مثل صدای شکستن چیزی.....رو ب بچه ها گفتم مگه شما پایین سرو صدا نمیکردین ک فریبا گفت ن پایین صدا اومد ما اومدیم دیدیم شمایین پت سرمون.....

یهووو خشک شدم مگه اونا سرو صدا نکردن ما اومدیم پایین صدای اوونا بوودا....

عارفه : فریبا مززززه نریزا لللهت میکنم ما اومدیم دیدیم صدا اومد فهمیدیم شمااایین...

فریبا و عارفه تاااازه فهمیدن چ خبررره سریع اشاره کردم ساکت باشن....با بچه ها ب سمت اشپز خونه رفتیم وقتی رسیدیم پنج تا سیاه پوش تو اشپز خونه بودن واااای نه.....

((سوگند))

نمیدونی چی شد ک یهو ترسیدم و غش کردم و دیگه چیزی نفهمیدم.....

((عارفه))

منو فاطی کلاس های دفاع شخصی رفته بودیمو....

واای نه یهو سوگی غش کرد فکر کنم ترسیده...

فاطیما خیلی ترسیده بود رفت تو یه کشو و سریع تو ی حرکت ی چاغو در اوورد و یکی از سیاه پوشارو گرفت و از پشت چاقو رو گذاشت رو گلوش...سه تا از پسرا سریع اومدن طرف منو فریبا و فرشته تو یه حرکت جانانه ی کثیف نامردی ما رو گرفتن منم هوول بودم.....

((فریبا))

فاطی ترسیده بود رنگش مثل گچ شده بود فکر نکنم شب عروسیشم اینقدر حررص بخوره(ندادری : ندای ندرون.....اووی فریبا یه سوال چرا همه از شب عروسی میتررسن مگه چخبره..من : ی خبرای خووب خووب ندادری؛مثل چی..من؛مثل بووووووووووققق)اووه اووه زشته شما نفهمید بهتره....

یکی از سیاه پوشا ک عارفه رو گرفته بود گفت : فاطیما خانوم ولش کن مگرنه گردنشو میشکونم..

فاطی تو.ی حرکت پسره رو ول کرد ولی پسره نامردی کردو فاطیما رو گرفت منم از فرصت استفاده کردم و پاموو زدم تو جایی ک باباش با مشکل ساخته بودش بد بخت پدرش کمر درد کشیده خخخخخ ((ببخشید بچه ها یکم بی اددب شده خااک برر سررش کنن..من : تو خفه شوو دلم میخواد بگمم)) پسره؛پدرر سگگگ ولم کن سگگگ ن ببخشید الااغ بهتره ناابودشش کردی زنییکه من : هووووشش ننت زنیکس حقه فردا روز عقدته..پسره : کااری نکنی که کاری کنم کارستون امشب تا صب بمیریاا بعد فردا عقد کنیماا من؛گمشووو تو کمرت .ب درد نمیخوره من : خوووب بدرد میخوره خخخ امتحان کن ضرر نداره هاامن : برووو بابا انگلل بی شعوور

اون پسره ک فاطیما رو گرفته بود گفت : جوون هیکلت بازم تو ستون فقراتممم نفسس اسمتم خوشگله فاطیما جوون جووون تو.نفسی عسسل...

یهو نگام ب لباس فااطی افتادد خاااااک توو سرش و سرمممم...ی نیم تنه ک همچی در افتاده بود و یه شلوارک...ماشالله فاطی هم خوبه یادم باشه شبا برم اذیتش کنم خخخخخخخ

((عارفه))

منو فاطی کلاس های دفاع شخصی رفته بودیمو....

واای نه یهو سوگی غش کرد فکر کنم ترسیده...

فاطیما خیلی ترسیده بود رفت تو یه کشو و سریع تو ی حرکت ی چاغو در اوورد و یکی از سیاه پوشارو گرفت و از پشت چاقو رو گذاشت رو گلوش...سه تا از پسرا سریع اومدن طرف منو فریبا و فرشته تو یه حرکت جانانه ی کثیف نامردی ما رو گرفتن منم هووول بودم.....

((فریبا))

فاطی ترسیده بود رنگش مثل گچ شده بود فکر نکنم شب عروسیشم اینقدر حررص بخوره(ندادری : ندای ندرون.....اووی فریبا یه سوال چرا همه از شب عروسی میتررسن مگه چخبره..من : ی خبرای خوووب خووب ندادری؛مثل چی..من؛مثل بووووووووووققق)اووه اووه زشته شما نفهمید بهتره....

یکی از سیاه پوشا ک عارفه رو گرفته بود گفت : فاطیما خانوم ولش کن مگرنه گردنشو میشکونم..

فاطی تو.ی حرکت پسره رو ول کرد ولی پسره نامردی کردو فاطیما رو گرفت منم از فرصت استفاده کردم و پاموو زدم تو جایی ک باباش با مشکل ساخته بودش بد بخت پدرش کمر درد کشیده خخخخخ ((ببخشید بچه ها یکم بی اددب شده خااک برر سررش کنن..من : تو خفه شوو دلم میخواد بگمم)) پسره؛پدرر سگگگ ولم کن سگگگ ن ببخشید الااغ بهتره ناابودشش کردی زنییکه من : هووووشش ننت زنیکس حقه فردا روز عقدته..پسره : کااری نکنی که کاری کنم کارستون امشب تا صب بمیریاا بعد فردا عقد کنیماا من؛گمشووو تو کمرت .ب درد نمیخوره من : خووووب بدرد میخوره خخخ امتحان کن ضرر نداره هاامن : برووو بابا انگلل بی شعوور

اون پسره ک فاطیما رو گرفته بود گفت : جوون هیکلت بازم تو ستون فقراتممم نفسس اسمتم خوشگله فاطیما جوون جووون تو.نفسی عسسل...

یهو نگام ب لباس فااطی افتادد خاااااک توو سرش و سرمممم...ی نیم تنه ک همچی در افتاده بود و یه شلوارک...ماشالله فاطی هم خوبه یادم باشه شبا برم اذیتش کنم خخخخخخخ

اووخ اووخ اسماتون تووی سمت چپ و راست مغزماان.....

ماهم خودمونو معرفی کردیم و اونا رو از خونه بیرون کردیم و.رفتیم لالا....الهی بمیرم چقدررر ما دل رحمیم ولشون کردیمم((بابا دل رحم بابا استاد رحمم کردن باب اخرر معرفت))((خفههه شوو ندی جوون ب توچه اخه تو برو دنبال زندگی خودت احممق ترشیده))

((فریبا))

صبح اماده شده بودیم ک بریم دانشگاه تریپ سورمه ای زدم فاطیما تریپ سفید,عارفه تریپ ابی,فرشته صورتی و سوگی هم مشکی)صبحونه رو خوردیم راه افتادیم و بخاطر ترافیک دیر رسیدیم...

واای کلاس شروع شده بودبدبخت شدیم,,,,وارد کلاس شدیم

ما : تق تق استاد : بفرمایید هممون رفتیم توو من جلو تر از همه رفتم پیش استاد ک ی پسر جوونی بود ..

من : استاد ترافیک بود استاد : اره جون خودت

من : اوهووو درست بحررفاا استاد : چقدر تو پرویی

من : همینی که هست میخوای بخواه نمیخوای برو

استاد با عصبانیت؛برو بشیین من : هههههخخخ ضایع روغن مایه استاد : چیزی گفتی! !!
من:اره خخخخ

استاد : واقعا که

با بچه ها رفتیم نشستیم ک چشممون ب اررم ها

خوردخخخخخ.....منظورمارمین.رامتین.امین.ارمیش.رامین خخخخ ارم هاا خخخخخ

وقتی مارو دین خندیدن اووووف جووون خخخخخخخ

((عارفه))

تنها جای خالی جلوی اون پسرا بود اوووه شششششت,,

رفتیم نشستیم اون پسره در گوشم گفت,,چطوری عاری جوون منم در جوابش گفتم خوبم تو چطوری رامی جوون_خوبم

خخخخخ پوزشو ب خااک مالیدم فکر کرده میتونه منو عصبی کنه دیووث بی مززه

((فریبا))

سر کلاس منو سوگی فرشته خیلی مزه میریختیم....

استاد لیستو داد دست فاطی ک اسم همه رو بنویسه...اسم همه رو نوشت نوبت اسم پسرا بود فاطی برای رامتین نوشت کفتار پیر برای رامین نوشت بیمزه لوس برای ارمین نوشت نخودی جمع برای امین نوشت اسغرا سبیل کلفت...برای ارمیش نوشت شومل سغرا خانوم همسایه اینارو بین اسما نوشت البته این اسما رو بغل اسمای خودشون گذاشت.....

استادگفت عارفه اسمارو بخونه و تیک بزنه....

((عارفه))

خخخخخ من میمیرم از دست این فاطیما اخر....

اسم چند نفر خوندم نوبت اسم رامتین شد.....گفتم اقای رامتین کفتار پیر یهو ول شدم رو زمین و میخندیدم...استاد بدبخت دااشت قهقه میزد فاطی واسه رامتین زبون در اورد خخخ..

دوباره اسم چند نفرو خوندم نوبت اسم رامین بود گفتم..اقای رامین بیمزه لوووووس از عمد لوسو کشیدم خخخخخخ اندفعه پسرای پشت دست میزدنو میخندیدن ...دخترا ک هیچی غششش بودن استادم ک.....گفتن نداره خخخخخخ

دوباره خوندم و گفتم : نوبت ارمین بود گفتم : اقا رامین نخوووودی جمع.....کلاس رو هوا بود بد بختا پسره میخواستن سرمونو جداا کنن خخخخ

نوبت امین بود گفتم : امین اسغر اقا سبیل کلفتتتت خخخخخخخ ای ای ای مااااااان مردم از دست این فاطیو فریباا خخخخخ...

نوبت ارمیش بود گفتم اقا ارمیش شومل سغرا خانوم همساییه مامانم اینا خخخخخخخخخخخ

استاد با صورت سرخ و خنده اومد جلو نمیتونست راه بره دلشو گرفته بود
گفت : ب....ب..برین...بی..بیرون خخخخخخخ ما هم رفتیم تو سلف نشستیم خخخخخخخ

((فاطیما))

یکی از پسرا که ته کلاس نشسته بود گفت : برو من پشتتم عزیزم.....از کلاس امدیم بیرون و رفتیم توی سلف نشستیم داشتیم با بچه ها میحرفیدیم که رامتین امدم جلو

رامتین : میشه یک لحظه وقت تونو بگیرم

فاطیما : نه وقتم پره نمیشه خخخخحح

رامتین : فقط یک لحظه فاطیما : باشه بگو

رامتین : بیا اینجا نمیشه من بلند شدم و رفتم پیشش

رامتین : ی کاغذ بهم دادو گفت : خوشحال میشم بهم میس بندازی گلللممم

من : اوووووق ...میس..اوووق.....گلم...اووووق.....یا خدا

دلم نیومد و شمارشو گرفتم دیدم اونور اون پسره رامین داره ب عارفه جون خخخخ .....بلللله اونا هم :-Pای نامرداااا نااکساا رو ببینااا خخخخ با بچه سوار ماشین سانتافه جون خوشگلم شدیم و راه افتادیم تو.راه بچه ها اهنگ های باحالی گذاشته بودن و باهاش میرقصیدن اهنگ سامی بیگی ب نام فداتشم و گذاشته بودن و صداشو زیاد کرده بودن...

تو دلم همیشه هستی پیش روم اگه نباشی

عاشقت ک میشه باشم..ارزوم ک میشه باشی

دوری و.ازم جدایی ولی کنج دل یجایی داری

مثل نبضی تو وجودم ک میزنی و بی صداشی

فریبا : اهاا بابا کرمی اها بیاا فاطی گاز بده این لگنووو بابا

منم جوگیر گاز دادم و رفتیم خونه و ب پیش نهاد فرشته بریم استخر.....اما ن استخر زنونه استخر مختلت داشت خخخخ پارتی بود:-!

((فاطیما))

پارتی خونه یکی از بچه ها بود استخر هم داشتنو خخخخخخ ی سوتین مشکی که برق میزد با شورت هم رنگش روی لبام رژ قرمز اتشی زدم موهام چون تا رون پام میرسید فرکردم تیپ مشکی قرمزم زدم.....رفتیم با بچه ها ب سمت ماشین پییش ب سوووی ی روز خوب هههههههههههه

((سوگند))

رسیدیم دم در ی خونه ی شیک ""فریبا ی سوت زد(ندید

پدیدا..من : تو دخالت نکن ندا : دلممم میخواد ب توچه اخه)

رفتیم داخل اووووووووه ششششششت)همه پسرا قروقاطی تو استخر بودن برگشتیم سمت خونه که یهوو اه اه اه رییییدم ب این شانس یعنی رییییدمااااااااا ارمین و رفیقاش,اه اه اه

اومدن جلو و حال و احوال پرسی کردن ارمین ب من گفت میشه بیای.....

رفتم پیشش ک دیدم رامتین دست فاطیما رو گرفته ومیبرتش واااااا چشونه اینا..

رفتیم ی جای خلوت ک گفت رژ لبتو پاک کن من : نه اصلاااا

ارمین : میگم.رژتو پاااک کن من : نه گفتم ک نننن

ارمین : خودن خواستی .....یهو اومد جلو و لبامو بوسید ک دیدم خاااااک فریبا داره نگامون میکنه....

((فریبا))

هههههههه ای خداا دارن کارای خاک.بر سری میکنن الانه .....خدایا شفاااا را زود تر برسون فقط چاکرتم))

((فاطیما))

رامتین منو ب پشت ساختمون برد رامتین : چرا خودتو این شکلی کردی این چه وضعشه مثل دخترای خراب شدی چرا هم منو و هم خودتو حرص میدی من : عه عه عه منو مثل ننت نبیناااا نکبت یهو دستشو اورد بالا که بزنه تو گوشم اما.....دیدم داره گونه هامو نوازش میکنه

رامتین : خوشگل شدیا من : بوددددم شک داشتی؟؟؟

رامتین : من غلط کردم من : افرین ب تو

رامتین : تو استخر نمیریاااا من : تو.استخررر میرماا دخالت نکنیااااا رامتین سر خوش خندید ک گفتم من : روی سنگ توالت بخندی ایشالله رامتین : شنیدم خانوم مارپل

من : اوووو پرو نشو رامتین : بودم من : گمشو بوغلمون

((فرشته))

با بچه ها رفتیم لباسامونو عوض کردیم وووی چه جیگرای شدیم ماهاااا(خدایا این دو چشم ناپاکو ازش بگیر من : تو نمیتونی خفه شی)

فریبا و فاطیما و عارفه سوگند یهو پریدن تو اب منم اومدم دو بگیرم برم تو اب که یهو یکی.از پشت منو گرفت دیگه داشتم دیوونه میشدم ارمیش بی پدررر بود نگاش کردم عصبی بود انگار من ارث مامانشو خوردم خخخ خسته شدم همش ارث بابا رو خوردم.....دستشو ی گاز گرفتم که تا خونشون یورتمه بره....پریدم تو اب که داد زد انگشتاتو میدم تمساهای بابام بخورن....خخخخخ یاد فیلم مرد هزار چهره افتادم هههههه

((دوستان اگه واقعا خوشتون اومده نظر یادتون نره مگرنه میدم تمساهای بابام بخورنتونااا))

بعد از استخر چون حال نداشتیم رفتیم خونه که فردا بریم پیش پسرا....

((فاطیما))

پسرا رو ک توی کافی دیدم تو کافه هیچکس نبود همه بهم دست دادن هر کدوم با BFهامون رفتین روی یه میز نشستیم رامتین کافه رو اجاره کرده بود برای امشب که همه راحت باشیم....چلغووز پولدار خدا خدا صدامو میشنوی کاری کن فققط با این برم خریدم حتی اگه ادکلن بوی پی پی گوسفندم بود میخررم.....خخخخ دخلشو میارم پرووروووو....

منو رو اوردن ی شیک توت فرنگی سفارش دادم رامتینم ی شیک شکلاتی سفارش داد و برگت ب منو گفت دوست دارم و منم ی نگاه بهش کردم از اونایی ک با کله میفهمومه خر ننه ی بیشعورته (ندا : تو چراا اینقدر بی شعوری اخخه ب کی رفتی اخه من : دوبارهذخر مگس اومد ببین ندا جون جدیدا ی نخود اومد ب نام ندا نیسششششششو تا دهنتو اسفالت جاده چالوس نکردماااا)

((عارفه))

منو رامین هم باهم دل قلوه گرفتیم به به رامینو ولششش شیک رو بچسسسب خخخخخخخخخخخ

((فریبا))

وای این پسرر چه چشایی داره تخخمه سسسگ.....لامصب خیلی جذاابه

امین : چه خبرا گلم خوبی؟ من : خوبم ب خوبی شما

امین : واا خانومی با من راحت باش من : چشم اقایی

امین : الهی من قربون اقایی گفتنت

(برو بچ یعنی گووشامو الان ب درازی شلنگ رسیده؟؟)

((فرشته))

ارمیش پسر خوبی بود و دوسش داشتم چشاش ادمو اروم میکرد خیلی باحال بود

ارمیش : من باحالم خخخخخ من : بازم بلند فکر کردم خخخخخ ارمیش : خخخخخخخخ بامزه من : بودم

ارمیش : پروییا من : پرویی از خودتونه خخخخخخ

ارمیش : میزنمتاااااا من : غلطاااا ارمیش ی دندون از گونم گرفت و گفت تلافی استخر خخخخخخخ

سسسسگگ کثافط گووووونم سیاه میشه الان اشغاال کله

از پسرا خداحافظی کردیم و اومدیم بیرون رفتیم خونه و لالا کردیم ک صبح بریم دانشگاه

((فاطیما))

صبح با صدای گوشی خر مگسم بیدار شدم و.اماده شدم رفتم پایین بچه ها اومدن پایین و صبحونه خوردیم و رفتیم دانشگاه

من,تق تق بازم دیر رسیدییم ای بابا استاد, بفرمایید

بازم همون استاد بود رفتیم داخل....

من : سلام استاد ب خداااا جدی جدی ترافیک بود

استاد : ببخشید خانوم گوشای من بلند شده سر صبح ترافیک کجا بوده اووووخ اووخ ریدیم رففت خااک بر سرمونااا

من,استااد ببخشید استاد, بشینید

نشستیم وستای درس بود ی کاغذ مچاله کردم و.توش فوش نوشتم و وقتی استاد هواسش پرت شد انداختم جلوش و سرم و کردم تو کتابم و اچاااااار

استاد برگشت کاغذو شروع کرد خوندن....

استاد ,کی اینو انداخته اینجا هاااان هیچکس جوابی نداد استاد : هرکی بوده شاعر بوده خخخخخخ

استاد شروع کرد ب بلند خوندم.....ی استاد داره عقل نداره صورت داره گاو نداره از زشتی هم تا نداره.....

دوباره پرید شعر بعدی رو خوند...

صداموداری استاد ب احترامت هیچ وقت حتی من نداشتم ب ننت کاری .....نمره ندادی با اینکه میدونستی تو نمره حساسم و رو هیچی نی اون حسی که رو نمره بود هست شاید از اولشم من باید ک ناید میزاشتم رو کلاس تو دست

بازم رفت شعر بعد کلاس رو هوا بود همه میخندیدن...

((اهنگ ملانی و علیشمس ب نام بارون))

بارون بارید تو بارون استاد اشکای منو ندید.....گرمی نمره هاشو ازم گرفت من موندمو ی ترم جدید.....من تنهام وقتی استاد نیست باهم نمونده نمره ای برامم حالا من اسیرم تجدیدیهاااام ..... بهم زدی کلاساتو با من نمره مونو ندادی نامررد

اخ اخ اخ خدایا رامتین اینا قرمز بودن از خنده خخخخخخخخخخ

(شش ماه بعد)

فریباا با جیغ اومد داخل خونه و داد زد ک فردا تولد رامتینه همه خوشحال شدیم و.فاطیما همه چیزو برای فردا اماده کرده بود....

((سوگند))

فردا تولد رامتینه و حاضر شدم و رفتم پایین ارمین منتظرم بود ارمینو تو ماشین دیدم پیاده شد و تا منو دید اخم کرد منم بهش سلام دادم گفتم چته رامین گفت برو لباستو عوض کن پیراهن

میپوشیدی سنگین تر بودی تا این بدوو عوض کن لباستو .....ب اجبار رفتم لباسمو عوض کردم برگشتم راه افتاد ک بریم واسه خرید...

((فریبا))

تو خونه بودیم داشتم با فرشته و عارفه و فاطیما فیلم میدیدم ی اس ام اس از امین اومد نوشته بود بیا تو پارکینگ اخه خونه ما پنج طبقه بود سوار اسانسور شدم و اومدم پایین تو پاکینگ هیچکس نبود (راسی تیپ قرمز تو خونه ای با رژ قرمز اتیشی ک مال فاطیما بود و اگر بفهمه کاری میکنه لبام وقتی رژ لب قرمز میبینن اژیر بکشن) یهو ینفر از پشت منو گرفت و کشوندم تو اسانسور از عطر بوی سگیش فهمیدم خودشه ولی ن جدی عطرش خوش بو بودا یهو ی نگا بهم کرد و گفت..

امین : دختر جون نمیگی هوایی میشم من : خودم میکشمت پایین امین : الان کسی نمیتونه ب دادت برسه

من : چرا هستن منم و خدام و خانوم سخن گو(همونی ک تو اسانسور میگه طببقه ی هممممکففف) امین یهو چشاش ب لبام افتادو کاری ک نباید میشد شدددددددد

اااای خدااااا فردا سه چهار تا بچه چطووری برم خونه پدرمم اااخ خدااا (ندا : ای بابا فقط بوسیدتا حالا انگاری میگی سه چهار تا .....استغفرللللللله)(ندا توووووو نمیفهمی خواهرممم فیییین فیییین تو نمیییییفهمی ....خب خب بسه مزه بسه)

از خودم جداش کردم با دووو رفتم توخونه و دستمو گذاشتم رو لبام کثافت حررررفه ای بودااا البته من خودم کارشناسم...خخخخخ

((فرشته))

ارمیش ب گوشیم اس ام اس داد ک شب میام دنبالت ک بریم تولد اخه امشب تولد رامتین بود منم بهش اس دادم ک منتظرم یهو زنگید بهم منم هوول شدم رفتم توی اتاقو درو بستم و ی نفس کشیدم و گفتم خب حالا یکم وقت شیطونیه

ارمیش : الو من : لخت شو بپر بیا جلو خخخخخخخ

ارمیش : بی مزه من : بی مزگی از خاندانتونه

ارمیش : خوبی خانومم من : ن حوصلم سر رفته

ارمیش : خب زیرشو خاموش کن من : زیرش اتوماتیک خاموش هست ارمیش : بی ادب
من : تقصیر اووووودته اود اود تقصیل کالی ارمیش : خانوم کوچومو فلشته منی
من : تو هم جیگر منی البته جیگر توی کلاه قرمزی خخخخخخ ارمیش : بیمزه من : ده بار گفتم بی مزگی از خودته دیگه حرف نمیزنم ارمیش : الووو الووو فرششته خانومی الووووو من : لخت شو بپر بیا جلوووووخخخخخخخ

گوشیو قت کردم و اس دادم تا شب بای

رفتم تو حال بیش بچه ها و ی فیلم طنز دیدیم ....

((بچه ها کاااامنت پلیییییییییزززززززز))

((فاطیما))

ظهر بود و زنگ زدم ی رستورانو کرایه کردم واسه تولد و.ب چه ها.گفتم رفیقای رامتینو فک وفامیلاشونو دعوت کنن ب رستوران گفتم کل میزارو گل رز بریزن و تضعینش کنن همچی خوب بودکیکم سفارش دادم

رفتم جلو ایینه حاضر بشم ک با بچه ها بریم خرید.....مانتو و شلوار و شال زرشکی با ی کیف و کفش و لاک مشکی ست کردم رژ زرشکی زدمو ی خط چشم نازم کشیدم و اومدم بیرون با بچه رفتیم مرکز خرید

توی مرکز چرخ میزدیمو مردمو مسخره میکردیمو حاااال میدادا یهو پسر از کنارم رد شد و گفت ماشالله گفتم ماشالله خواستگار ننت شه ایشالله.....

خیلی میخندیدمو اذیت میکردیم ولی چیزی نبود ک نظرمو جلب کنه داشتیم از ی مغازه ست مردونه رد میشدیم ک ی دوتا دکمه سر استین چشاامو گرفت اوف.اوف خوده اسم مغازه مارشال بود وارد شدیم و رفتم طرف صاحب مغازه ی پسره دیگه اونجا بود ک.فکر کنم مشتریه و داشت لباسارو نگا میکرد صاحب مغازه اومد طرفمو گفت جانم چیزی میخواستی گلم اوووه اوووه ادبیاتتون تو دهلیزم بهش گفتم اون دکمه رو بیاره تا رفت برش داره اون یکی پسره دکمه رو برداشت و گفت مال منه منم عصبی رفتم طرفش گفتم بدددش ب من نداد رو کردم ب صاحب مغازه ک گفت ببخشید داداشمه اههههه من اینو میخواااام پسره اومد طرفم و گفت شمارمو بگیر دکمه رو میدم...منم تنها از دکمه خوشم اومده بود ی فکر اساسی زد ب سرم ااااخی چ قدر لم براش میسوزه قبول کردم شمارو داد منم دکمه رو گرفتم و پولشو حساب کردم وقتی خواستم از مغازه بیام بیرون با خودکار تو کیفم پایین کارت شماره نوشتم برو ب عمت شماره بده بوغلمون زشت بی ریخت بد قیافه کرتو.پرت کردم تو و ال فرار با بچه هاا خخخخخخخ.اومدم بیرون رفتیم دور دور کردیم و رفتیم خونه.....((کامنت پلیز))

((عارفه))

وقتی فاطیما خریداشو انجام داد و منم دوتا هدیه یکی واسه رامتین و یکی واسه عشقم خریدم رفتم ی ناهار توپ خوردیم ورفتیم رستوران واسه تولد رامتین و اونجا لباسامونوعوض میکنیم من ی لباس دکلته سبز ک پایینش چاک داشت سوگند ی لباس بلند زردداشت ک بالاش کار شده بود لباس فرشته هم همون شکلی فقط مشکیش بود و لباس فریبارنگ بنفش بود و با

تیپش ست بود و بهتررینمون فاطیما ک ی لباس جیگری بلند ک بالاش تور کار شده بودو عالی بود و رژ جگریشوپاک کرد ارایش زیبایی انجام دادو رفتیم بیرون .....رامین بهم زنگید.....

رامین : کجایی من : با بچه ها اومدم رستوران

رامین:مگه قرار نبود با من بیای سه ساعته منظرم دم در

من : ببخشید دیگه باشه؟بیا رستوران بای

گوشیو قت کردم اخه حوصله حرف نداشتم ی عکس سلفی با بچه ها گرفتم و گذاشتم اینستا گرام و خیلی هم لایک خورد

((فاطیما))

قرار بود بچه ها رامتینو ساعت هشت ورب بیارن ووقتی اوردنش چراغا خاموش بودو وقتی اومد تو چراغا روشن شد برف شادی ریختم رو سرش و خودشم یادش نبود تولدشه و خیلی اون شب حال دادو البته یکی از پسرا های فامیل رامتین بهم پیش نهاد ازدواج داد ک ردکردم خخخخخ رامتین مرده بودهمش دستمو گرفته بود ک کسی بهم پیشنهاد نده خخخخخ

((سوگند))

شب برگشتیم و کوفته و مونده خوابیدم ساعت چهار صبح بود ک گوشیم زنگ خورد ارمین خاک بر سر بود اه اه

من : بله اری : خوبی من : احمق ساعت چها صبحه ب نظرت خوبممم اخه خرررر اری؛باشه.بای

ای باباااااا چه خریه فقط تنش میخواره درستت میکنم وایسا

صبح اماده شدیم و رفتیم دانشگاه و سر کلاس استاد افشاری بودیم ک تلفنش زنگ خورد و رفت بیرون منم با بچه ها هماهنگ کردیم و کاغذ مچاله کردیم و یهم رو ب پسرا اروم گفتیم عشقمم همشون برگشتن ک برگه هارو زدیم تو صورتشون خخخخخخ اخ اخ چقدر اسکل کردن اینا حال میده استاد برگشت و کلاس تموم شد و استاد گفت خسته نباشد بفرمایید

بعد از کلاس رفتیم یچیزی خوردیم و رفتیم خونه.....

صبح روز بعد فرشته گفت بریم خرید فکر کنم میخواست ی چیزایی بخره.....

((فرشته))

میخواستم واسه ارمیش کادو بگیرم اخه ولنتاین بود" بچه ها خبر نداشتن بهشون گفتم و فاطی برا رامتین ی پیراهن رنگ سرمه ای خوشگل گرفت من یه کروات خوشگل خریدم و سوگند ی ادکلن و عارفه هم ی کفش چرم قهوه ای گرون خریدو فریبا هم ی دکمه سر استین خوجملل

((فاطیما))

ب بچه ها گفتم بریم یکم دور بزنیم تو خیابون ی کوپه با دو تا پسر جوون توشبودن شیشونو دادن پایین گفتن : خانوم خوشگله شماره بدم.....من:ن عزیزم بنده شما ره گیر نیستم یهو پلیس ک گوشه خیابون بود دید و گفت بزنیم بغل

زدم بغل ک پلیسه بعد سه ساعت راه رفتن اومد.....

پ : به به خوش میگذره من : ای بد نیست بفرما

پ : ماشالله ب پروییتون من : ماشالله ب قدو بالاتون

پ : زبونتم ک درازه کوتاش کنم پس من : ن خودتونو ب زحمت نندازین

پ : پیاده شو جریمه بدم تا ادم شی

من : اقاااا پلیسه موخوای مالا جلیمه کنی!!!!! دلت میاد کوچومو.....ببین چقدر من معصومم

پ : بگاز برو دختره ی نترس

خخخخخخخخ سریع حرکت کردیم متوجه شدم ی کاغذ ک شمارش بود گذاشت رو برف پاکن ماشین خخخخ

رسیدیم خونه ک پسرارو دم در دیدیم خخخخ رامتین اومد طرفم یهو کاغذرو دید و.....

((فاطیما))

رامتین کاغذو برداشت و.روش نوشته بود عشق ایندت واای یهو.رامتین اومد جلو یکی خوابونت زیر گوشم

من : چه غلللطی کردی هاان؟؟ رامی : دهنتو ببند تا نکشتمت من : خفههه شوو رامی : میگم دهنتو ببند

در حال گریه رفتم داخل و توی اتاقم گریه میکردم تاحالا حتی بابام بهم تو نگفته بود اونوقت.....

تق تق تق.. من : عاارفه برو میخوام تنها باشم فین فین

اومد تو از بوی عطرش فهمیدم رامتینه.....

رامتی : ببخشید من : ..... رامتین : ب جهنم

رفت بیرون منم درو قفل کردم و خوابیدم ساعت ۲شب بود یهو زنگ درو زدن رفتم پایین درو باز کردم ک پسرارو دیدم دخترا پشتم وایستاده بودن همشون لباس خواب برشون بود جز من ک ی شلوار ادیداس ک شکل شلوار بگ بود از اونایی ک خیلی افتادش.....بابام همیشه میگفت انگاری کسی توش دسشویی کرده خخخخ ب ی نیم تنه مشکی.....

رامین : فاطیما خانوم لوله اب ترکیده ترو خدا بزارید امشب اینجا بمونیم.....من : باشه همتون بیاین جز رامتین خخخخخخ((دارمممم براااات))همشون اومدن تو و رامتین دم در نشست و سرشو ب دیوار تکیه داد....درو بستم پسرا همراه دخترا رفتن خوابیدن منم رفتم روی تختم و هر کاری کردم خوابم نبرد اخرم رفتم از ایفون کیلیدشو زدم و در باز شد رامتین بلند شد اومد تو ((اخخخخخی دلت واسش سوووخت))

رامتین اومد داخل و اومد تو اتاقم منم خودمو زدم ب خواب خخخ رامتین : میدونم تو درو باز کردی پلکات میلرزه خخخخخ من : نخیر من خوابم تازه متوجه سوتیم شدم دستشو انداخت دور کمرم و بغلم کردو خوابیدیم.....

((سوگند))

صبح بیدار شدم رفتم صدای فاطی کنم که دیدم دارن مثل سگ و گربه دعوا میکنن احمقا....

فاطیما : برو ببینم باااو مال این حرفا نیستی

رامتین : خفه شوو هاااا ببین هیچی نمیگماااا

فاطیما : گمممشو بیرون از اتاقمممممممم

رامتین : باشه بای

فاااطیما اجی چرا همش دعوا میکنین شما ک عاشق همین

فاطیما : اججججیییی من بدبختوو ببین همش باید دعوا کنیم

~~~~~~...

دانشگاه تموم شد و برگشتیم تهران و رامین امین و ارمین و ارمیش رفتن خواستگاری دخترا ولی رامتین و.فاطیما باهم قهر بودن و خبری از رامتین نبود ....

((بچه ها قراره از اینجا ب.بعد داستان کمی تغییر کنه امید وارم خوشتون بیاد و الان ادامشو میزارم))

((فاطیما))

هروزم شده اشک اشک هیشکی درکم نمیکنه امروز نامزدی دختراس و من بجای اینکه پیششون باشم اینجا تو خونه نشستم خدااا لعنتت کنه رامتین((دلم نمیاد بهش فوش بدم ولی در حقمم نامردی کرد خیلی بده خیلی منو ول کردو رفت کجاا رفت؟؟واسه ی دعوای کوچیک؟؟))رفتم پایین توی حال چند وقته واسمون مهمون اومده یکی از فامیلای دورمون که اسموش اقا حمید و ی خانوم ناز و مهربون ب نام زهرا داره و ی پسر بزرگ ب اسم دانیال و ی پسر کوچولو ب اسم علیرضا ک خیلی دوسشون دارم....االانم مامان بابام با اقا حمید و زهرا خانوم رفتن بیرون واسه گردش ...رفتم از پله ها پایین علیرضا خواب بود و دانیال هم فوتبال میدید..راسی
~~~~~~

نامزدی دخترا طوری بود ک باید دو نفری میرفتیم رامتین ک نیومد از دستش خیییلی ناراحتم پس باید با دانیال برم ....رفتم کنارش روی مبل نشستم.....

من : دانی دانی : جانم من : ((قضییه دخترا و نامزدیشونو تعریف کردمو درباره رامتینم بهش گفتم))میشه تو باهام بیای دانی : باشه حاضر شو ببرمت ارایشگاه

از قبل خریدامو کرده بودم ی لباس بلند سبز ک بالاش تور کار شده بود و خیلی قشنگ بود.....الان ساعت ۱۰صبحه ساعت ۴تا۶عقد کنونه بقییش عروس و دامادا میرن ما جوونا میمونیم با دانیال رفتم ارایشگاه دم در گفت : راپونزل زیاد خوشگل نکنیاااااخخخخخ میدزدنت

من : میسییی دانی جونم بای

دانی : بای

رفتم داخل پیش خانوم صالحی سلام کردم

صالحی : ساده یا شلوغ من : شلوغغغغ

صالحی : چشم عزیزم بعد از درست کردن ناخونامو و موهام ساعت ۳شد البته ما ساعت ۱۱رسیدیم ارایشگاه ی زنگ ب دانیال زدم ک اومد دنبالم چون خیلی ترافیک بود۵/۳رسیدیم (من خواهر عرووسمااااا چی فکر کردین اوااااا)

وارد سالن شدم ب همه اشنا ها سلام دادم وقتی داشتم میرفتم چشمم ب رامتین خورد یک دقیقه بهش خیره شدم اونم یهو یکم چشمم نم گرفت منم یه پوزخند زدم و دست دانیالو گرفت طوری ک دارم لبخند میزنم زورکی گفتم.....هه عزیززززم هه تون کت مشکیه قد بلند ههه رامتینه هههههه

دانیال : واا خخخ چراخخ با خنده میگی فدات شم فهمیدم داره میخورتت خخخ یهو با پاشنه پام زدم رو پاش ک ملت برگشتن نگامون کردن دانیال گفت : چیزی نیست " دعواهای زن و شوهریه دیگه خخخخ

همه برگشتن الااااا رامتین دمتتت گرم دانیاااال

دانیال : ددمم گرم من : خخخ خداییش

(کامنت فراموش نشه الان بعدی رو میزارم)

رامتین داشت اب پرتقال میخوردو ی دختره هم باهاش بود از ته دل گرفتم الهب تو حلللقت گیررر کنه یهو اب پرتغال تو حلقشو ریخت روی صورت دختره هههههههه ای خدا چاکررررتم دختره داشتت حالش بهم میخورد بد بخت

دست دانی رو گرفتم و رفتیم وسط برای رقص دو نفره دانیال دوستم داشت البته نا گفته نمونه ک منم یکم.....

(اوا خدا مرگم بده بچمون خجالتی شدده) دانیال هم خیلی خوشگله و هم خیلی باحالو اقاس و خیلی بهش اعتماد دارم باهم نشستیمو ک دخترا اومدن با لباسای بلند حریر سفیدشون تا منو دیدن همه رو ول کردن اومدن طرفم پسرا هم رفتن طرف رامتین .... اشکام سرازیر شد بدون اونا من.....

سوگند : اجی جوونم تو رو خدا گریه نکن

عارفه : اجی ببین ناراحت میشماااااااا

فرشته : بیاااا بغلم ...بغلش کردم و همگی همو بغل کردیم و یکم احساساتی شدم فریبا ک خیلی باهم مچ بودیم اونم ناراحت بود خیلی ناراحت بغلم کرد محححکم ....

یهو بچه ها نگاشون ب دانی افتاد و فریبا اشکاشو پاک کرد و گفت : به به میبینم دانی خااان هم با خودت اوردی

دانیال : چشمت کووور خخخخخخخخخ این دانیال اخر منو میخندونه دخترا خنده میکردن پسرا با رامتین اومدن طرفمون رامتین باااا زووووور ک انگاری داره ی نفر خفش میکنه ب دانی سلام کرد ....یهو دانیال ی چیزی گفت ک چشمتون روز بددددد نبینه رامتینو اگه ارمین نگرفته بود با سر میرفت تو صورت دانیال هههههههههههه(کاامنت پلیززز در باره دانیالللل)

دانیال : نامزدی منو. فاطیما نزدیکه خخخخخخخخخخخخخخخخخخخخ اخخ اخخ دانیال از دست تووووو

عارفه : ااااخی اجی خوشبخت بشین

رامتین : بچه هااا فعلاا ....دخترا رفتن جایگاه منم رفتم قندو سابیدم.....

عاقد : ایا بنده وکیلم من : عروس رفته گل بچینه شهر داری گرفتتش خخخخخخخ عاقد بدبخت مرده بود از خنده

عاقد : برای بار دوم ایا بنده وکیلم : عروس رفته گلاب بیار بهش اب دادن مجبور شد برگرده خخخخخخخخ

عاقد برای بار اخر وکییلم ....دخترا : بلللله

دخترا رفتن ما جوونا موندیم برا بزنو بکوب خیلی کنار دانیال خوب بود حال میداد.....وقتی دحترا داشتن میرفتن اومدن طرفم خداحافظی کردن رفتم سمت دسشویی توی دسشویی وایستادم و فقطط زاار میزدم چون موزیک بلند بود کسی نمیفهمید ....من : اجججججیییییاااا اخه چرا ترکم کردین چرااا رااامتین خدااا لعنتت کنننه فین فین گریه عمونمو بریده بود اومدم بیرون دانیال دم در بود فکر کنم صدا مو شنیده بود دانیال : گریه نکن گریه خوب نیست بیا بریم برقصیم من : باشه

رفتیم تو سالن میرقصیدیم که یهو رامتین اومد جلو و زد تو گوش دانیال منم زدم تو گوش رامتین.........

رامتین : خوبه خوبه نیم ساعت ی بار با یه نفری حتی ارزش کلمه هرزه رو هم نداری خااااک تو سرت اه اه اه

من : خففه شووو کثافت دانیال ژی مشت زد توی صورت رامتین و دعوا شروع شد من مثل بهت زده ها وایستاده بودم و اشکام همینجوری میومد چقدر سخته عشقت بهت بگه هرزه

اون ولم کرررد تقصیر من چیه کلید ماشینو برداشتم عقب عقب میرفتم ب دعوای دانیال و رامتین نگا میکردم دانیال افتاده بود روشو میزدش از تالار اومدم بیرون کفشای پاشنه بلندمو در اوردم گریه کنون رفتم سمت ماشین چند جا خوردم زمین داد میزدم خدا رو صدا میزدم سوار ماشین شدم و از شهر خارج شدم و صدای اهنگو زیاد کردم..... گریه میکردم و ارزوی مرگ میکردم و اهنگو بلندد میخوندم.....(بنظرتون چطور شده رمان خوبه؟؟)

((فاطیما))

همینجوری اشک میریزختم ایا من لیاقت این حرفارو داشتم ؟؟؟؟

ما بی تفاوت زندگی کردیم؛این زندگی کردن خودش جنگه؛ما کوه بودیم روبه روی هم؛خاطرمون اصلا ی مشت سنگه؛

از اون همه احساس بین ما حسی بجز ادت نمیمونه ؛

ما داغ بودیم و نفهمیدیم چیزی از این حالت نمیمونه؛

ما داغ بودیمو نفهمیدیم چیزی از این حالت نمیمونه؛

((محسن یگانه..دیوار))

همینجوری بلند میخوندمو گریه میکردم چشام تار میشد دوباره برمیگشت و دوباره گریه و ارزوی مرگ؛؛

میخندمو دردااامو میشماااارم ؛تلخه ولی شاید دلممم وااشه؛

وقتی برای غصه هاام جا نیست دیوارو هل میدم غمااام جاشه؛

دیگه جایی رو ندیدم فقط احساس اینکه مزه خون وجودمو گرفته

.....~~~~~~~~~~~~~~~~.....

چشامو باز کردم ی جای تاریک بود رامتین اومد جلو و گفت تو ی هرزه ای.....دوباره رامتین دوتا شد.....تو ی هرررزه ای.....همینجووری رامتین .....دوباره چند نفر شدن.....تصویر رامتین همه جاا بود داد میزد تو ی هرررزه ای ....نفسم داشت بد میومد ک یهو بیدار شدم

((دانیال))

بعد از اینکه فاطیما رفت منو رامتین هنوزم دست ب یقه بودیم میزدیمو میخوردیم تا اینکه جدامون کردن از اونجا اومدیم بیرون ک.از یه تلفن بهم زنگ.زدن و گفتن فاطیما بیمارستانه و وضعشم وخیمه.....

سریع با ی تاکسی رفتم بیمارستان و خودمو رسوندم ب اتاق عمل...

دکتر : خانواده خانوم محمدی؟؟ من : بله

دکتر : همسرشونین؟؟ موندم بگم بله یا نه!!!

من : بله البته هنوز..... دکتر حرفمو خورد و گفت : وضعش یکم وخیمه ب احتمال ۴۳ درصد کما رفتن داره

یهوو جا خوردم خداااایاا مامان و باباش نابود میشن من بدوون اون نمیتونم همش تقصیر اوون اشغاله حسابشو بعدا میرسم دکتر رفت تو اتاق من نشستم و یه چند تا تماس با خانواده هامون گرفتم البته قضییه کما رو نگفتم و گزاشتم بعدا.....(راسی بچه ها درباره دانیال نگفتم ...پسری قد بلند موهای قهوه ایه روشت ابرو های خوش فرم و خیلی هم مهربون)

((دانیال))

فاطیما رو از اتاق اوردن بیرون ومنتقل کردن ب بخش خدا رو شکر بعد از اون چند روز اول مادر و پدرش خیلی زجر کشیدن وامروز راضی شدن برن خونه.....احتمال کما رفتنش صفر شد ای دکتر نالوتی سادیسم داشت مارو اذیت کنه نامرد.....

((فاطیما))

چشامو باز کردم و یجای روشن بود ی نوری بالا سرم بود ی پسر بغلم نشسته بود....ههه دانیال ولی الان وقت نقشمه.....نقشه ای ک خیلی دربارش فکر کردم تا تونستم تصمیم بگیرم

دانیال : سلام خانوم کوچولو من : سلام خودت کوچولویی تو دیگه کی هستی؟؟؟

یهو دانیال جا خورد !!!!!!هه هنوز اول نابودت میکنم رامتین مثل اینکه قلبمو نابود کردی

((دانیال))

از حرفی که زد جا خوردم وای خدایا یعنی چی ک منو نمیشناسه...

با حرفی ک زد ریدد تو قیافم بد جور پنچر شدم فکر میکردم الان میگه عزیزم خوبی!!!!!!

پرستارا اومدن و من رفتم بیرون رفتم پیش دکترش و قضییه اتاقو.براش تعریف کردم و رفت تو اتاق کم کم داشتم نگران میشدم یعنی فاطیما کسی که من دوسش دارم داره براش چه اتفاقی میوفته.....

((فاطیما))

دکتر اومد معاینم کردو رفت بیرون .....هه یهو ی فکر ب ذهنم اومد باید قضییه رو ب دانیال بگم اون میتونه کمکم کنه اررره خودشه.....

((دانیال))

دکتر از اتاق اومد بیرون رو به من گفت : خیلی متاسفم...

من : مرددد اخههه چراااا حالش خوووب بود ک چی شد یهو خداااایاااا دکتر : اقا لطفا اروم باش بزار بگم.برا چی گریه میکنی من : چی میخوااای بگی دکترر نگو نگوو فیییین حالا چیکار کنمممم دکتر : اقا ترو خدا اروم باش نممرده خرس گنده چرا گریه میکنی زنت خوبه فقط.....

من : فقط چی؟؟؟؟ دکی : ب خاطر تصادف حافظشو از دست داده !!!!!!!!!!! وایییییی واااااای واااااای بد بخت شدیم بیچاره شدیم....حالا چه غلطی بکنم دکتر : برو پیشش و از گذشته ها وخاطراتش بهش بگو شاید کمک کنه.....

رفتم تو اتاقش وارد شدم خیلی زیبا و معصوم نشسته بود لب پنجره دلم براش غش رفت چقدر من این زنو دوس داشتم و عاشقش بودم.....رفتم پیشش نشستم و شروع کردم ب تعریف از مسخره بازی هامون باهم.....گریه میکردم میدیم بعضی وقتا بغض میکنه ولی زود پاکش میکرد.....

داشتم براش تعریف می کردم که یهو ی چیزی گفت ک برق گرفت تموم وجودمو.

(بچه ها دوتا سوال حتماااا کامنت بزارین و نظر بدین بنظرتون ب دانیال برسه یا به رامتین)(سوال یعد کدوم پسرا خوشگل ترن جواب یادتووون نره منتظرم)

((فاطیما))

برگشتم و بر حرفاش گوش میدادم میبینم ی مرد داره ب خاطر من اشک میریزه و گریه میکنه....

من : دانیال من مریض نیستم .حالم خوبه.حافظم هم سر جاشه دانیال من فکر میکردم منو دوس داره فکر میکردم عاشقمه اون قلبمو شکست .احساساتمو خرد کرد اینا حق من نبود نبوووود .....گریه میکردم دانیال اومد کنارم نشست بغلم کرد : کمکم کن دانیال کمکممم کن اون روز

توی خونه مجردیمون همونی ک قضیششو برات تعریف کردم صبحش بلند شدم دیدم کنارم نیست....داشت کنار اتاق با یه نفر میحرفید میگفت مواظب خودت باش و اینا از اون روز فهمیدم دوستم نداره فییین فییین دانیال اون قلبمو شکسست بستش نبود اون روز هر چی پرسیدم نگفت کیه گفت تو نباید دخالت کنی ...من ب سوگند چیزی نگفتم .....

دانیال : اروم باش باشه من کمکت میکنم فقط اروم باش وگریه نکن خوااهش میکنم باشه؟؟

من : باشه ولی هیشکی نباید خبر دار بشه بجز عارفه فقط اون هیشکی نباید بفهمه.....حالا یکم تنهام بزار

یاد ی اهنگ افتادم که حالمو بد جور خراب کرد.....

آهای خوشگل عاشق آهای عمر دقایق

آهای وصله به موهای تو سنجاق شقایق

آهای ای گل شب‌بو آهای گل هیاهو

آهای طعنه زده چشم تو به چشمای آهو

دلم لاله عاشق آهای بنفشه تر

نکن غنچه نشکفته قلبم رو تو پرپر

من که دل به تو دادم چرا بردی ز یادم

بگو با من عاشق چرا برات زیادم

آهای صدای گیتار آهای قلب رو دیوار

اگه دست توی دستام نذاری خدانگهدار

((نظر و کامنت پلیز.....رامتین یا دانیال ؟؟بنظرتون با کدوم ازدواج کنه؟؟))

((فاطیما))

الان سه روزه که از بیمارستان خارج شدم و.همش فقط با عارفه میچتم توی سایتا هم پرسه میزنم همش مثل خرا ب دیوار نگا میکنم بعضی وقتام با دانیال میچتم ....یادم میاد چقدر با اجیام خوشمیگذروندیم...چقدر حال میداد میرفتیم بیرون و مسخره بازی در می اوردیم اخخخخخخخ خدا

چند وقت پیش با دانیال ک چت میکردم گفت تو مثل اجیمی من خیلی دوست دارم...منم بهش گفتم ک اون دوس داشتنی ترین داداش دنیاس خخخخخخخخ

تنها چیزی ک این روزا ناراحتم میکنه مامان و بابامن که هی میان پیشم میگن منو یادت نمیاد اشکاشون داغونم میکنه....

داشتم فکر میکردم ک در اتاق زده شد...

تق تق   من : بفرمایید   مامان اومد داخل اتاق...

ی لیوان اب پرتقال بهم داد....

مامان : دخترر مامان کی خوب میشی؟؟ای خداا یا امام رضا خودت بچمو پس بده

من : خیلی ممنون خانوم مامان مرسی

مامان : دخترم بگو مامان.....مااااااامااااااان....مامان

من : چشم مااااااامااااان من یکم خستم میخوام بخوابم

مامان : باشه دخترم بخواب.....فین فین من رفتم

از اتاق رفت بیرون گریم گرفته بود حتی نمیتونم بغلش کنم

اما میدونم دانیال تا اخرش باهامه.......

~~~~~~

روزا گذشت و من ادای عاشقا رو در میاوردم دانیالم همین طور امروز روز تولد دانیال بود من ی لباس بلند که از سینه تا رون پا مخمل بود و از رون پا تا مچ نخ نخی بود و خیلی هم ماه بود و رفتم ارایشگاه و بعدم دانی اومد دنبالم و اومدیم خونه و الانم با اجازتون دارم خودمو تو اینه دید میزنم (ندا : اوا راس میگی   من : سلاااام ندا کجاا بودی تو دلم برات تنگ شده بود اخه ندا : منم پیگیرم دارم ازدواج میکنم   من : عههههه مبارک باشه با کی؟؟   ندا : با عذاب وجدان رامتین اقا خیلی پسر خوبیه اسمش عذابه همش میگه رامتین غصه میخوره منم بهش میگم تو هم غصه میخوری   من : جدی !!خوشبخت بشین حالا هیشکی نبود اون اطراف گشتی گشتی عذاب وجدان رامتینو پیدا کردی مخشو زدی خخخ)

مامان اینا خونه رو تضعیین کرده بودن و خیلی قشنگ بود حال کردم همه جا حروف D Fگذاشته بودن خخخخخ قرار بود خبر ازدواجمونو بدن خخخخ رامتینم بود اااااخ خدا چهرش دیدنیه
~~~~~~

دانیال.اومد دنبالم ...

دانی : تق تق من : بیا تو دانی دانی اومد تو تا منو دید جا خورد دانی : ببخشید فاطیما خانوم کجان؟

من : دانی منم خره خخخخ (خخخخ اخه لنز گذاشته بودم اونم ابی چشای خودمم ک دریا بود این لنزه ابیه خیلی کم رنگ خخخخ) دانی : خوش ب حال رامتین خخخخخخ

من : مررررررگ اومدم کرم صورتم ک دم دستم روی میز بودو پرت کنم ک جاخالی داد خورد تو صورت.....

((دانیال))

اوه اوه جا خالی دادم خورد تو صورت بابا بزرگم خخخخخخخخخخ بابا ب : دارین چیکار میکنین شما ها دیگه بزرگ شدین الانم تا عوض اینا بیاین پایین همه منتظرن

رفتم طرف فاطیما و دستشو گرفتم ولی خدایی اجیم خوشگل شدده هاااا خخخخخخخ

((فاطیما))

از پله ها رفتیم پایین همه برامون دست میزدن نگام تو چشای رامتین گیر کرد چقدر این مردو دوست داشتم چقدر خوشتیپ بود مرد ایدال هوووووف از عمد برای اینکه حرص رامتینو در بیارم ی کاری کردم ک همه برامون دست میزدن .....

((دانیال))

فاطیما : دانیال نقشه شروع شد.....

اوه اوه یهو انگاری ک پاش نزدیک بود پیچ بخوره خودشو انداخت من معصومم ک طبق نقشه گرفتمش و تو چشاش خیره شدم همه دست و صوت میزدن فاطیما ی چشمک بهم زد بلندش کردم ....

((فاطیما))

بلند شدم همه دست میزدن نگام بازم رفت سمت رامتین صورتش سرخ شده بود رامین گرفته بودش و در گوشش اروم ی چیزایی میگفت یه پوزخند زدم ک خواست بلند شه ولی رامین گرفتش خخخخخخ ای ای دددلم خننک شد حقققته

رفتیم پایین کیکو اوردن همه جمع شدن ب بغلم نگا کردم دیدم رامتین پیشم وایساده همه دور دانیال حلقه زدیم و شلوغم بود من بغل دانیال و رامتین بغل من هه یهوووو ی فکر ب ذهنم رسیددد اررره خووودشه خخخخخخخخخ ها ها ها ها ها (بسه فهمیدم مادر سیندرلایی خخخخ)

((سخن طلا واری از نویسنده : سلاام من دلیل نفس کشیدنتون فاطیما محمدی هستم راسی اجیای گلم اگه میخواین رمان ادامه داشته باشه زحمتی دوتا کامنت بزاارین تا نیومدم کامنتتون کنماااا اوااا خدا مرگم بده دلیل بودنتون عصبانی شد بای بای))(عکس کاورم عکس دانیاله البته رنگیش)

((دانیال))

صبح با صدای نکره گوشیم بیدار شدم و دست و صورتمو شستم و رفتم دنبال اجی فاطیما ک بریم واسه ازمایشگاه دیشب شب خوبی بود فقط خیلی فاطیما و.رامتین بهم نگاه میکردن من میدونم اینم فاطیمای مارمولک عاشقشه ولی این رامتینم زیادی خود خواه و مغروره خخخخ خدایا اخر عاقبت ما رو ب خیر کن .....

((فاطیما))

هوووووف این دانیالم ول کن نیستاااااا

دانیال : بلند شو باید بریم ازمایشگاه بلند شو دیگه ای بابا تقصیر منه ک دارم کمکت میکنم اصلا خداحافظ

با این حرف سریع بیدار شدم ک دانیال زد زیر خنده...

من : رو اب بخندی بوغلمون زشت

دانی : ستاره دریایی

من : خوک زشت دانی : لوس بی مزه

من : اسکول مونگول دانی : انتر خانوم

من : میمون اقا دانی : برو بابا سیاه شدی

من : من خودم سیاه هستم بنده زغال فروشم

دانی : زرزرنکن هووف

با هزار بد بختی اماده شدم و رفتیم ازمایشگاه گشنم شده بود

من : دانی بریم این رستوران جدیده که همه جوونا میرن پیتزا میخورن من پیتزا میخواااام..

دانی : باشه بریم اجی خوشگله من : هههه باشه انتر خخخخ دانی : گشنگی بخور تا جونت در بره دختره ی بیشعور خخخخ

با دعوا با دانی رفتیم رستوران ک .....

(الان ادامشو میزارم دوستان ببخشید دیر میشه فقط دنبال و کامنت یادتون نرررره هاا زد زیاد)

((فاطیما))

وارد رستوارن شدیم ک دیدم رامتین و یکیاز دوستاش نشستن دارن پیتزا میخوره اووق با چه ملچ و ملوچی هم میخوره.گیر کنه تو حلقت

خخخخخ یهو پرید تو گلوش اگه میدونستم ارزو میکردم بوغلمون شه خخخخخخخ با دانیال نشستیم روی یکی از میزها بغل میز رامتین پیتزا رو ک اوردن رامتین سرشو برگردوند و منو ک دید چشاش مثل دریچه کولر شد خخخ حقته از عمد ی تیکه پیتزا برداشتم و ب دانیال چشمک زدم خود فهمید پیتزارو گذاشتم تو دهنش و گفتم الهی اقایی گشنت شده بیا فدات شم خخخخخ(ندا : فاطی فاطی من : جونم ندا ندا : بلند شو برو الان رامتین میاد تیکه تیکت میکنه) تا اومد بلند شم دقیقا رامتین اومد بالا سرمون

رامتین : به به زوج خوشبخت دانیال : سلام اقا رامتین پارسال دوس امسال مظاهم من : خخخخخخ خداییششش رامتین : اومدم چیزی ک مال منه رو ازت بگیرم عشقممو؛زندگیمو؛نفسمو؛جونم نمیزارم ازم بگیری دانیال کور خوندی من : ببخشید خر کی باشین؟؟اههه ببخشید پرسیدن داره خر منو دانیال دیگه خخخخخ دانی : هههه خدایش رامتین : هه کارم باهاتون تموم نشده و رفت ب رفتنش نگا میکردم اون پسر خوشتیپ ب من گفت زندگیم...نفسشم...جونشم اااای خداااا فاطی دوباره خر نشوو

((رامتین))

از رستوران اومدم بیرون حاالم داشت بهم میخورد چطور تونستت من : لللللعنتی چطور تووونستی اخههههه چراااا

رفتم بام تهران گریه میکردم ب خاطر عشقم عشقی ک دیگه دوسم نداره.....

((فاطیما))

داشتم با یکی از دوستام نفس حرف میزدم ک صمیمی بودیم و قرار شد بیاد خونمون ک باهم با دانیال بریم بیرون بعد از عارفه خبری ازش نداشتم با نفس راحت بودمو همچیو بهش میگفتمو

خودمو خالی میکردم خیلی دوست خوبی بود چند دفعه اومده بود خونمون و با دانیالم راحت بود اما نگاهای دانیال ب اون مشکوک میزد وامروز من خانون مارپل مچ اینارو میگیررررم....هاهاهاهاهاهاهاهاها(بسه جو نگیرتت)

((دانیال))

چند وقته یکی از دوستای فاطیما نفسو میبینم و خیلی دختر خوبیه و خوشگله البته خوشگل تره فاطیما نیست....

حس میکنم بهش ی حسایی دارم اما نمیتونم زیر قولم با فاطیما بزنم ....

((فاطیما))

اماده شدم و تیپ سرمه ای زدم و رفتم دم در ک دانیال اومد دنبالم و از اونور رفتیم دنبال نفس و حرکت کردیم ب سوی پاساژ ک یکم خرید کنیم و توی ماشین دانیال از شیشه نفسو دید میزد خخخخخ ب من میگن فاطی مچ گیر خخخخ مچتونو میگیرم خخ ....وقتی ب پاساژ رسیدیم یخوده خرید کردیم و دم ی مغازه لباس مجلسی یکی از لباسای کوتاه قهوه ک ی کمربند کرمی داشت چشم نفسو گرفت ...رفتیم داخل اتاق پرو نفس : اجججی خیلی خوشگله من : اررره خیلی

نفس : اوهوم میخوامش یکم خودمو کنار زدم ک دانیالم از خدا خواسته یکم خودشو راست کرد و نفسو دید از توی ایینه دیدم ک لبخند میزد خخخ مچچچچتونو گرفتم ناکسسسا خخخ فکر کردین خانوم مارپلو میتونین بپیچونین اررره خخخ

((دانیال))

الهی چقدر ناز شدده بود تو اون لباس سسکی شده بود خخخخخخ این فاطی شک کرده همش ریز ریز میخنده زلیل شده ی بوغلمون ولی حتما بعدا ب این فاطی چشم سفید میگم دوسش دارم دیوونشمم خیلی خووشمله هووف

بعد از خرید خانوما نفس رو.بردم دم خونشون..

من : اکسیژن خانوم یعنی ببخشید نفس خانوم

نفس : جانم من : شما ک قضییه منو و فاطیما رو میدونین نفس : بله خبر دارم خخخ بنظرم بهتره زود این قضییه رو تموم کنید ب فاطیما هم گفتم اخرش بد تموم میشه هاا

((بچه ها من فکر میکنم کسی رمانمو زیاد نمیخونه همین چند نفریم و فکر نکنم ادامه دادنش صحیح باشه))

((دانیال))

این چند روز میرم در خونه نفس و همش باهمیم من واقعا عاشقشم از یه طرفی هم قولم ب فاطیما من واقعا نمیدونم باید چیکار کنم..... الانم دارم میرم دنبال دخترا واسه اینکه بریم یجا بشینیم و حرف بزنیم فاطیما از حس من ب نفس خبر داره و این خانوم مارپل همش مچ مارو میگیره ای بی پدررر کارو زندگی نداررررره این دخترا الهی طب کنه رامتین پرستار او باشد ای خداااا خخخخخ

((فاطیما))

ی نقشه توپ کشیدم و عملیش میکنم مطمعنم جواب میده خخخخ ها ها ها ها ها ....

دانیال اومد دنبالم و ی تیپ صورتی زدم و دانیالم تیپ مشکی پوشیده بود خیلی ناز شده بود و من از اینکه نفس و دانیال همو دوست دارن خوشحالم ولی این چند وقت بی اعصابم و همش فکرم پیش رامتینه دیگه اعصاب برام نمونده...

با دانی رفتیم دنبال نفس و اونم تیپ قهوه ای زده بودو خوشگل شده بود ...

رفتیم ی کافی شاپ نشستیم من ی شیک توت فرنگی و دانیال شیک شکلاتی نفسم ی بستنی ..

من : ببین دانی نقشم اینه منو تو ازدواج میکنیم شب ازدواجم نفس پیش ما میمونه از فرداش همش باهم توی مراسما جلوی این رامتین رژه میریم تا چشاش در بیاد و بیاد اعتراف کنه انتر میموون اه اه بزنم نصفش کنم بیشعوروو خب داشتم میگفتم بعد از اینکه کارمون باهاش تموم شد و زجر کشش کردیم منو تو دانی از هم طلاق میگیریم و تو نفس مزدوج میکنین...

دانی : اونوقت دلیل طلاقمون چیه؟؟

من : اوهوم راس میگیاااااووووم بزار فکر کنم میگیم باهم کنار نیومدیم و همش دعواداریم چند بار جلو خانواده ها دعوا میکنیم چطوره خخخخخ

نفس : تو دیگه کی هستی خخخخخخ لامصب عقلت چجوری اینا رو بیرون میده هاا

(عکس کاور فاطیماس)

((رامتین))

روزام میگذره و ب عروسیه عشقم نزدیک میشه و من پر پر میشم ...(اهنگ نفرین مازیار فلاحی)

نفرین ب تو که نیستی...

نفرین ب غم که هست..

نفرین ب این دلی که از رفتنت شکست...

نفرین خاطراتی ک توی ذهنمه.....

نفرین ب خونه ای که بی تو جهنمه....

نفرین ب این کاری ک با دلم کرردی...

من دوستت دارم با اینکه نامردی..

روزام با این اهنگ میگزرن و من حتی لب ب غذا هم نمیزنم ..

من دلتنگم...دلتنگ عشقم نفررین ب تو فاطیما تو چطور تونستی با قلبم اینجوری بازی کنی ارهذمن تو عروسیشون خودمو از بین میبرمممم اره میکوشم خودمو این بهترین راهه

زینگگ زیننگگگ اههه حتما دوباره رامین و عارفه اومدن..

من : بفرمایید یاروهه : منم دانیال

واا دانیال اینجا چیکار میکنه ای بابا میبینی قلب عزیزم حتما اومده تحقیرم کنه من : تیک بیا تو دانیال

((دانیال))

دیگه نمیتونم تهمل کنم ...فاطیما عاشقشه رامتینم عاشقه فاطیماهه اونافقط دارن همو عذاب میدن و این اشتباهه...

من : سلام رامتین رامتین : سلام

ی نگاه ب خونش کردنذاوضاش داغون بود مبلا هم افتاده بود شیشه خوره همجای خونه ریخته بود خود رامتین ک از خونه هم بدتر بود یا امام حسین دستش سیگار بود ریش در اورده بود اوضاش وخیم بود بدبخت بیچاره.....

رامتین : خب بگو داداش دانیال : ببین من میدونم فاطیما رو دوس داری و میدونم ک فاطیما هم دوبرابر دوست داره ببین دیروز توی اتاقش نشسته بودو گریه میکرد من دیدم عکس تو دستش بود دیدم رو پروفایلت زوم شده بود دیدم

ایناروبا چشام میبینم و نمیتونم هیچی نگم از طرفی هممن خودم عاشق شدم من عاشق نفسم ببین قضییه از این قراره منو فاطیما نقشه کشیده بودیم.....

بعد از یک ساعت همچیو تعریف کردم اونم اشک میریختو میگفت خدا لعنتم کنه اخه چراااا اون حرفا رو بهش زدم...

من : ببین اوضاع دوتاتون خرابه نگا نگاه این سیگار چیه دستت پسر فاطی بدبختم عین توهه همش این سیگار رو لبشه خودتونو اذییت نکنین ترو خدا برو باهاش حرف بزن باشه؟
رامیت : باشه

((رامتین))

با دانیال خونه روتمیز کردیمو برق انداختیم و خیلی خوب شده بود و من تمام سیگارا انداختم سطل اشغالی هوووف خسته شدم...

((دانیال))

رامتین گفت ک فاطیما ادرس خونشونو نداره منم اروم بدون اینکه رامتین بفهمه رفتم توی دسشویی و ب فاطیما زنگ زدم الکی بهش گفتن بیاد ب خونه رامتین گفتم رامتین حالش بده و رگ دستشو زده خخخخخخ

من : رامتین ببین ب فاطیما زنگ زدم داره میاد اینجا ببین بهش گفتم رگ دستتو زدی خخخخ

رامتین : هاان اخمق حالا من چه گوهی بخورم اخه احمق من الان رگ دستمو چجوری بزنم..

من : سسس گووووجه فرنگی خخخخخ

رامتین : خخخخخ میخوام امروز این فاطیمارو زجر کش کنیما خخخخ دانیال : خخخخخ ببین بازیگریت چقدر خوبه ناقلا خخخ

((فاطیما))

تو خونه نشسته بودم و مامان اینا رفتن خونه خالم منم مثل احمقا سیگار دست گرفتمو میکشم مگه کار دیگه ای هم دارم خخخ

موووووو.....موووووو .....میبینن تورو خدا همه اهنگ گوشیشون درینگ درینگه بنده صدای گربه ای خداا شفا بده بهم...

من : بله دانیال دانیال : فااطیما ترووو خداا زود بیا به این ادرسی که برات اس ام اس میکنم رااااامتین....فیییینفییین.....رامتین رگشو زده زوووود بیااااا ترو خدا....

سریع اماده شدم سوار سانتافم شدم....روی ی اهنگ کلیک کردم....اهنگ روزبه نعمت اللهی بود اسم اهنگش نفس نفس بودخیلی قشنگ بود...

ماااا از حال هم خبر نداریمممم....

دوریمو این تنهایی رو باور نداریم....

وای بغضم با گریه وا نمیشه.....

میخوام فراموشت کنم اما نمیشهه...

اه شبای سرد من..چیزی نپرس از درد من...

ایییی خدا رامتینم چیزیش نشهه من میمیرممم ای خداااا خودت کمکش کن...

((دانیال))

با کمک رامتین دستشو سسی کردیم یکم زمینو سسی کردیم واسه اینکه معلوم نشه سسه یکم رب و اب بهش زدیم که تابلو نشه خخخ دستورالعمل خون درست کردن...

سس قرمز رب مقداری اب=خووووون

البته ببینندگان محترم کمی هم بزنین ک تابلو نشه خخخخخخ

بدبخت فاطیما بعدا بفهمه پوستمو میکنه خخخ یکم با اب صورت خودمو خیس کردم و بعدم یکم اب ریختم تو چمم ک کمی قرمز بشه خخخخ

((فاطیما))

رسیدم دم در خونه هه سریع رفتم بالا درو زدم که.....

((فاطیما))

درو ک زدم دانیال با چشای قرمز و صورت خیس اومد جلوم وای اینقدرر گریه کرده که صورتش خیسه ....

من : دانیال چی شده چته ??رامتین چشه ؟؟

دانیال : بیا بریم توی اشپز خونه فیینفیین بدووو...

باهم وارد اشپزخونه شدیم رامتین غرق خون بود ...

من : اااااا راااااامتیننننن چت شده ترو خداااا حرف بززن

....گریه میکردم و داد میزدم بیهوش بود دستش پر خون بود خدااایاااا من : رامتین ترو خدا بلند شو غلط کردمم من دوست دارم بلننند شو ببین من عاشقتم بدون تو نمیتونم.....دااااانیاللل دااانیال زنگ بزن اورژانسسس دااااانیاللل زنگگگگ بزننن ترو خدااااا دانیاللل داداشی زنگ بزن داداش خواهشش میکنم اااااای خدااا ...

دانیال : فاطیما.....دی.....دیگه....دی...دیر شده اجی

من : نننننن دیر نشدده ...رامتین رامتین بلند شوو ترو خداا

یهو رامتین زد زیر خنده دانیالم همین طور...

صبر کن ببینم...صبر کن ببینم اینجا چخبره.....

یهو رامتین بلند شد با خنده اومد طرفم و بغلم کرد دانیالم رفت از خونه بیرون و من موندمو سوالای توی ذهنم....

من : این....اینجا...چ...چ...چخبره رامتین تو .....تو زنده....زنده ای؟؟؟

رامتین : زندم نفسم.....عشقم زندم....عمرم زندم....گل من زندم.....زندگی رامتینی..نفس رامتینی...عشق رامتینی....

من : یعنی سالمی؟؟؟ رامتین : اره ....خخخخ

یهو رفت دستاشو با اب شست و اومد نشست کنارم...

رامتین : اون روز صبح توی شیراز داشتم با مامانم حرف میزدم خواستم اذییت کنم واسه همین نگفتم مامانمه....توی عروسی وقتی با دانی میرقصیدی خیلی حرصم گرفت و از روی عصبانیت اونجوری گفتم ببخشید...

من : واااای واااای....یعنی این مردنا نقشه بود ..دانیال ب تو چی گفته؟؟هاان؟؟چقدر ناراحت کردنم برات راحته تووف چطور تونستی دروغ گفتن اینقدر برات راحته اررره؟؟؟یک هفته دور و برم نبینمتت فهمیدییی؟؟؟.....

رامتین : فاطیما تو دوسم داری منم دوست دارممم میفهمی

من : واقعا که.....چقدر بازی کردن با احساساتم برات راحته...خداحافظ.....

از اونجا اومدم بیرون و گریه میکردم...سوار ماشین شدم و روی اهنگ کلیک کردم...(مازیار فلاحی...نفرین)

نفرین ب این کاری ک با دلممم کردی.....

من دوست دارممم با اینکه نامردی.....

واای خدایا چطور تونست اونجوری نقش بازی کنه....فاطیماااای خررر احححمق بازم باورش کردی .....ی عکس از اشکام گرفتم و فرستادم برای رامتین...بزار عذاب بکشه ...

((رامتین))

خدااایاا من چیکار کردم ....اما میخواستم اعتراف کنه همیین...یهو واسم ی عکس از فاطیما اومد ک پایینش نوشته بود نفرین ب این کاری ک بادلم کردی ....من دوستت دارم با اینکه نامردی.....

منم واسش از اشکای بعد از رفتنم عکس گرفتم و اش فرستادم زیرش نوشتم...

نفرین ب خاطراتی ک توی ذهنمه...

نفرین ب خونه ای ک بی تو جهنمه...

بعد سرمو گذاشتم سینه ی دیوارو چشام بسته شد.....بعد از چند سانیه احساس کردم کسی سرشو گذاشت روی پاهامو بعد...

((فاطیما))

یعد از اینکه اون عکسو دیدم سریع دور زدم و نتونستم طاقت بیارم .....

رفتم تو دید ب دیوار تکیه داده و خوابیده سرمو گذاشتم روی پاهاش بعد بلند شدم و لباشو بوسیدم ...

من : چرا اذیتم میکنی میدونی تو خواب خیلی نازی ..میدونی اینقدر دوست دارم ک غرورمو شکستم و اومدم بازمممم پیشت... رامتین : میدونم منم...من بیشتر عاشقتم و دوست دارم...

بهم نزدیک شد و لبامو بوسید ....

من : رامتین رامتین : جون دلم من : دوست دارم تو دوسم داری؟؟؟
رامتین : نه من : چی؟؟؟

رامتین : دوست ندارم عااشقتم لعنتی من : هههههههه

همینجوری تا صبح تو بغلش بودمو حرف میزدیم....

((رامتین))

الان چند وقته از اشتی منو فاطیما میگذره و من هر روز بیشتر و بیشتر عاشقش میشم..یکی از دوس دخترام چند وقته که هی زنگ میزنه و پی میده هر چی هم با پول خفش میکنم مگه میشه دوبااره زنگ میزنه دختره ی خراب....این اواخر هم جلوی فاطیما زنگ میزنه و من نمیتونم جواب بدم به شدت عصبانیم خیلی میترسم واسم دردسر بشه اووووف.

((بچه های عزیز خیلی سعی میکنم پارت بزارم دوس دارم شما با نظر ها و کامنت هاتون توی هر پارت همراهیم کنین ممنونم...اگه میشه نظر بدین ک دوس دارین رمان چجوری تموم بشه دوس دارم نظر شما توی رمانم باشهممنون))

((فاطیما))

این چند وقته خاطرات قدیمو از ذهنم بیرون کردم و منو دانیال ب خانواده هامون گفتم ک نمیتونیم با اخلاق هم کنار بیایم اول خیلی گیر دادن ولی بعدش قبول کردنو البته ب خیلی غرغر کردن اووووف دلللم برا رامتین تنگ شده الان سه روزه ندیدمش فقط بعضی وقتا باهم زر میزنیم خخخ(ندادری : واا عاشقا هم عاشقای قدییم والا....من : کجا بودی خوشتیپ؟....ندادری : همین دور و برا بودم مثل کرکس افتادم ب جون عذاب بیچاره همش داره خرید عروسی میکنه)

اووف دوباره این ندا غیبش زد یهو معلوم نیست اقاشون دوباره پیداش شده ای بابا منم تنها شدم....گوشمو برداشتم ک ی زنگ ب رامتین بزنم..

بوق.....بوق.....بوق.....بوق

گوشی : بله صدای ی زن بود واااا

من : ببخشید گوشی اقا رامتین؟؟؟ زنه : بله بفرمایید؟شما؟ من : پاک شوما..خخ مامانشین؟؟؟

زنه : نخیر نامزدشونم بفرمایید خانوم

گوشی از دستم افتاد چی....چی گفت .....نامزدششش

هه ....گوشی رو برداشتم من : خانوم مسخره بازی در نیار گوشی رو بده به رامتین بهت میگم
زنه : خانوم درست حرف بزن شما با نامزد من چیکار دارین ؟؟رامتین خسته بود رفته حموم
من : ببخشید من ...من(حالا ب زنع چی بگم بگم کیشم) امممم ببخشید من میشه بپرسم الان کجایین

زنه : ب شما چ ربطی داره خوب خونه رامتین هستیم شماا کی هستین خانوم.....

گوشیو قت کردم سریع رفتم سمت خونه رامتین تو.راه فقط مثل دیوونه ها میخندیدم خخخخخخخخ حتما میخواد باهام شوخی کنه یا مثلا میخواد اذیتم کنه خخخخخخخخ

رسیدم دم خونه رفتم بالا و زنگو زدم ....

زنه : کیه من : اسغر صدیقیه زنه درو باز کرد رفتم تو ک دیدم رامتین با لباس حموم نشسته روی مبل و داره قهوه میخوره تا منو دید بلند شد...

رامتین : تو اینجا چیکار میکنی؟؟؟؟

من : هه برات متاسفم همین.....چطور تونستی نه واقعاااا چطور تونستی هاااان؟؟؟؟؟

رامتین : بزااار برات توضییح بدمم ترو خدا اونطوری ک فکر میکنی نیست ...

من : خفه شوووو نمیخوام دیگه ریختت نحستوو ببینم...

سریع از خونه اومدم بیرون و داشتم گریه میکردم باازم باززززم من خرووو گول زد خااک بر سرت فاطیما خااک مثل خر باورش کردی دیدی فاطیما خانوم یک هفته بهش رو دادی بازممم گولت زد خااک بر سرت....

سریع رفتن خونه همه تو حال بودن نفسم اومده بود ساعت ۲شب بود هیچوقت اینقدر دیر نمیکردم ..دانیال و عمه اینا هم بودن ...

بابام : دخخترم چشات چرا قرمزه گریه کردی بابایی؟؟کجا بودی نگرانت شدیم...

من : (با صدای خش دار) ببخشید حالم خوب نیست ....

سریع ب سمت بالا رفتم نفسم دنبالم اومد تو اتاق..... وارد اتاق ک دم سریع زدم زیر گریه و رفتم تو بغل نفس و یکم باهاش حرف زدم اونم گریش گرفته بود همش میگفت خدا لعنتت کنه رامتین بعد از چند دقیقه خوابم برد.....

((برو بچ نظر یادتون نره دیروز میخواستم پارت بزارم ولی چون مسجد بودم نت نداشتم و اوتجا هم سروصدا نشد خیلی ممنون بای))

((فاطیما))

این چند وقته خاطرات قدیمو از ذهنم بیرون کردم و منو دانیال ب خانواده هامون گفتم ک نمیتونیم با اخلاق هم کنار بیایم اول خیلی گیر دادن ولی بعدش قبول کردنو البته ب خیلی غرغر کردن اوووف دلللم برا رامتین تنگ شده الان سه روزه ندیدمش فقط بعضی وقتا باهم زر میزنیم خخخ(ندادری : واا عاشقا هم عاشقای قدییم والا....من : کجا بودی خوشتیپ؟....ندادری : همین دور و برا بودم مثل کرکس افتادم ب جون عذاب بیچاره همش داره خرید عروسی میکنه)

اووف دوباره این ندا غیبش زد یهو معلوم نیست اقاشون دوباره پیداش شده ای بابا منم تنها شدم....گوشمو برداشتم ک ی زنگ ب رامتین بزنم..

بوق.....بوق.....بوق.....بوق

گوشی : بله صدای ی زن بود واااا

من : ببخشید گوشی اقا رامتین؟؟؟ زنه : بله بفرمایید؟شما؟ من : پاک شوما..خخ مامانشین؟؟؟

زنه : نخیر نامزدشونم بفرمایید خانوم

گوشی از دستم افتاد چی....چی گفت .....نامزدششش

هه ....گوشی رو برداشتم من : خانوم مسخره بازی در نیار گوشی رو بده به رامتین بهت میگم

زنه : خانوم درست حرف بزن شما با نامزد من چیکار دارین ؟؟رامتین خسته بود رفته حموم

من : ببخشید من ...من(حالا ب زنع چی بگم بگم کیشم) امممم ببخشید من میشه بپرسم الان کجایین

زنه : ب شما چ ربطی داره خوب خونه رامتین هستیم شماا کی هستین خانوم.....

گوشیو قت کردم سریع رفتم سمت خونه رامتین تو.راه فقط مثل دیوونه ها میخندیدم خخخخخخخخ حتما میخواد باهام شوخی کنه یا مثلا میخواد اذیتم کنه خخخخخخخخ

رسیدم دم خونه رفتم بالا و زنگو زدم ....

زنه : کیه من : اسغر صدیقیه زنه درو باز کرد رفتم تو ک دیدم رامتین با لباس حموم نشسته روی مبل و داره قهوه میخوره تا منو دید بلند شد...

رامتین : تو اینجا چیکار میکنی؟؟؟؟

من : هه برات متاسفم همین.....چطور تونستی نه واقعاااا چطور تونستی هاااان؟؟؟؟؟

رامتین : بزااار برات توضییح بدمم عشقمم ترو خدا عشقم ترو خدا اونطوری ک فکر میکنی نیست ...

من : خفه شوووو نمیخوام دیگه ریختت نحستوو ببینم... بهت گفته بودم بهم نارو بزنی دیگه مثل قبل نیستم

سریع از خونه اومدم بیرون و داشتم گریه میکردم باازم باززززم من خرووو گول زد خااک بر سرت فاطیما خااک مثل خر باورش کردی دیدی فاطیما خانوم یک هفته بهش رو دادی بازمممم گولت زد خااک بر سرت....

سریع رفتن خونه همه تو حال بودن نفسم اومده بود ساعت ۲شب بود هیچوقت اینقدر دیر نمیکردم ..دانیال و عمه اینا هم بودن ...

بابام : دخخترم چشات چرا قرمزه گریه کردی بابایی؟؟کجا بودی نگرانت شدیم...

من : (با صدای خش دار) ببخشید حالم خوب نیست ....

سریع ب سمت بالا رفتم نفسم دنبالم اومد تو اتاق..... وارد اتاق ک دم سریع زدم زیر گریه و رفتم تو بغل نفس و یکم باهاش حرف زدم اونم گریش گرفته بود همش میگفت خدا لعنتت کنه رامتین بعد از چند دقیقه خوابم برد.....

((برو بچ نظر یادتون نره دیروز میخواستم پارت بزارم ولی چون مسجد بودم نت نداشتم و اوتجا هم سروصدا نشد خیلی ممنون بای))

((رامتین))

تو خونه بودم ک یهو زنگ درو زدن .....رفتم طرف در و درو باز کردم ک چشمتون روز بد نبینه ندا دوباره اومد اوووف (ندا دوس دختر قبلیش) ندا : اوا عشقم ی سلامی ی علیکی

من : ندا گمشووو بیرون ای بابا من دیگه از دستت خسته شدمم چقدر میگیری دست از سرم برداری.....

ندا : عشقمممم نفسممم من پولی نیستم من م...ی....خ...و..ا...م..ت بفهم لعنتی دوست دارم ...اومد جلو و زورکی لبای زشتشو گذاشت روی لبم منم حلش دادم عقب بیشعور حال بهم زن..... بشین تا جونت دراد

بعد اون رفتم حموم وقتی برگشتم نشستم رو مبل ک یهو فاطیما اومد و بهم گفت دیگه نمیخوام ببینمتو اینا و اینکه بهت گفته بود اندفعه بهم نارو بزنی دیگه فاطیما اون فاطیمای سابق نیست و رفت.....

من : ندا بیا برو تا دکور صورتتو نریختم بیرون

(ندا دختری با موهای مشکی بود و همیشه رژ جگری میزد من ک حالم ازش بهم میخوره ناخن کوچیکه ی فاطیما هم نیست)

ببین ندا من تو رو ناخن کوچیک فاطیما هم حساب نمیکنم و این فکرو از کله پوووکت بکن بیرون ک من باهات ازدواج کنم

ندا : حالا میبینیم عششششقم میبینیم که خودت میای پیشم

من : برووو گمشو نکبت.....از خونه انداختمش بیرون بعد از نیم ساعت یک ساعت دانیال اومد.

من : س..... یهو ی مشت زد تو صورتم لععنتی مشتشم سنگین بووود اووف....

من : چتته دانیال؟؟؟؟ دانی : خفههه شو کثافت این دختره کی بووود هاااان اینقدر بازی کردن با احساسات اون برات راحته میدونی با چه حاااالی اومد خونه میدونی چقدر زجر کشیید هاااان میدونی...ن تو چی میدونی نشستی داری عشق بازیتو میکنی کثاااافت.....

من : دانیال ب خدا اونجوری ک فکر میکنی نیست این دختر دوس دختر قبلیم هرچی میگم نیا اینجا میاد امشب اومد هرکاری کردم نرفت بعدم نشست روی مبل منم گفتم بشین تا جونت در بیاد وقتی رفتم حموم و اومدم نشستم یهو درو زدن دیدم فاطیما اومد هرچی گفتم صببر عشقم واست توضیح بدم حتما نگامم نکرد و گفت دیگه نمیخوام قیافه نحستو ببینم...

دانی : واااااای واااای همچی رو خراب کردی لعنتی ...هوووووف خاک بر سرت ...

((فاطیما))

امشب زنگ زدم پیش یکی از دوستام بهش گفتم واسم بلیط بزاره میرممم میرمم واسه چند سال ک شده از اینجا دور میشم دیگه خسته شدم ...دیگه حتی نمیخوام قیافمو تو ایینه ببنم صبح میرم ارایشگاه موهامو رنگ میکنم دیگه اون فاطیما نیستم فردا بعد ارایشگاه میرم پیش یکی از رفیقای پدرم ک جراح صورت بود بینی و لبامو عمل میکنم یکم از این حالت بیام بیرون مدل ابروهامم تغییر میدم هووف.....

نمیدونم چقدر گذشت و با فکر رفتن ب لندن خوابم برد.....

مامان : فاطیما عزیز دلم دختر نازز مامان چت شدم مامانی ک پیش مادرت هیچی نمیگی.....

چشاممو باز کردم مامان با صورتی اشکی پیشم نشسته بود بلند شدم و بغلش کردم ای خداااا.....

من : مامان من دارم میرم لندن حد اقل سه روز دیگه امروز میرم ارایشگاه میخوام خودمو عوض کنم وقتی رفتم لندن ب نفس میگم همچیو واستون تعریف کنه فقط ترو خداا سوال نپرسین خواهش میکنم من حوصله سوال ندارم باشه عشقم؟؟

مامان : باشه دخترم هرچی تو بخوای ولی تورو ب امام زمان مواظب خودت باش من مثل چشام بهت اعتماددارمم

(بچه هاا خواهشاا نظر بدید کامنت پلیز) عکس کاور نداست

((فاطیما)).

صبح سوار ماشین بابام شدم اخه ماشینمو فروختم و میخوام ی ماشین دیگه بخرم سوار ماشن بابام شدم رفتم سمت ارایشگاه قبلش وقت گرفتم واسه عمل گفتن ظهر برم پیششون بستری بشم تا صبح عملو انجام بدن فرداشبشم ک باید برم لندن هه هوووف....

از داشبرد ی فلش در اوردم اهنگ مورد علاقمو گذاشتم..(اهنگ امیر بی گزند ازسیاوش چاووشی)

عجب حلوای قندی تو.....امیر بی گزندی تو

عجب ماه بلندی تو.....که گردون را بگردانی

تو ای کامل منم ناقص.....تو ای خالص منم مخلص

همینجوری باهاش میخوندم خیلی اهنگ باحال و قشنگی بود

باهاش حال میکردم و دوسش داشتم مخصوص تیکه اخرش که ی اهنگ خاصی بود.....ولشش

از ماشین پیاده شدم و رفتم طرف ارایشگاه وارد شدم و خانوم صدیقی پشت میز کارش نشسته بود خیلی حرفه ای بود البته بی پدر تا دلت بخواد پول میگیره هه چه میشه کرد.....

سلام صدیقی : سلام من : خوبین خانوم صدیقی چخبر ؟؟؟ صدیقی : خوبم فاطیما جون مامانت سفارش کرده ماهت کنم خخخخ من : میخوام موهامو واسم بلوند عروسکی کنید تو همین مایه ها ابرو هامو اوووم(یه عکس اونجا بود ک دختری مو مشکی بود ارایش شده بود و ابروهای نه زیاد نازکی داشت) راستش میخوام مدل ابروم اون شکی باشه خیلی ممنون میشم اراشمم فقط ی خط چشم قشنگ ک چشای ابیمو خوب نشون بده و قراره فردا برم بینی و .....اینارو عمل کنم میخوام فرق کنم

صدیقی : چشم خانومی اوهو خانومیت تو دهلیز چپ و راستم باوو.هووف نشستم و چشامو بستم بعد از یک ساعت و نیم چشمامو باز کردم بلند شدم خودمو تو ایینه ببیتم هووووف no..شتتتتتتتتتتت این من نیستمممم چقدررر خوشگل شدم یااااد عروسکای باربیم افتادممم اووه اووه

((بچه ها هیشکی نظر نمیده الانم فصل ۴۱هستش و زیاد هم لایک نداره دلتون واسم بسوزه یکم نظر و لایک بزنین جون فاطیما راستی دوسسسستون دااارم بای بای بوس ایشالله فردا دوباره پارت میزارم))

عکس کاور قیافه جدید فاطیما هست که عکسهای بعدیشم براتون میزارم حتما

((رامتین))

بدبختتت میکنم نداااا بدبختتتت میکنم کشاااافتتتتتت اااااه

گلدون روی میزو زدم زمین و شکستمم زنگو زدن....

تق تق من : کیه دانیاااالم درو بااز کن.....

درو.باز کردم دانیال اومد داخل و سرو وضعش داغون بود اعصابم نداشت دیوونه.....

دانیال : بدددبخت شدیم رامتین داداش گاومون ۹۹۹قلو ضایید بدبخت شدیم فاطیما داره میره لندن بد بخت شدیم

رفته وقت گرفته صورتشو عمل کنه امروزم مامانش گفت رفته ارایشگاه موهاشو رنگ کنه مامانش میگه عوض شده لحن حرف زدنش سرد شده همش جدیه میگفت حرف میزنه ادم زهر ترک میشه ...بدبختتت شدیم رامتین همچیو خراب کردی لعنتی اییییی بابا..

نشستم روی زمین سرمو بین دستام گرفتم..

حرفاش تو گوشمه:اگه ایندفعه بهم نارو بزنی دیگه فاطیمای ثابق نیستم...من:دانیآل من خودم میکشم میفهمی لعنتی من بدون اون هیچی نیستم دارم جدی میگم دانیال کمکم کن

دانیال:اووف تنها راهش اینکه باید واسش نامه بنویسی هر کاری میکنی زود فردا قراره بره امروز فکر کنم بیمارستانه من موندم چرا شما بهم نمیرسین

من:آره فکر خوبیه میتونم واسش نامه بنویسم اینجوری شاید قبول کنه برگرده

ی کاغذ برداشتم و ی خودکار و شروع کردم به نوشتن.

با سلام ب تنها آمید زندگیم

فاطیما تو خودت خوب می دونی ک دوست دارم و حاظرم ب خاطرت جونمم بدم اون روز ک اومدی توی خونه من می خواستم برات توضیح بدم اما نشد تو اجازه ندادی حتی حرف بزنم باهات اون دختر نداشت ندا دوست دختر سابقم بود من چند بارم بهش گفتم نمی خوام ببینمت اما بازم اومد و دیشب اومد داخل خونه و من گفتم برو بیرون اما نرفت که نرفت من. ناراحتم فاطیما نمیدونستم اینقدر بهم اعتماد نداری ....بعد اون هرکاری کردم از خونه نرفت منم بهش گفتم هر غلطی میخوای بکن رفتم بالا و رفتم حموم وقتی اومدم پایین و نشستم فهمیدم تو اومدی نمیدونم اما ....اما منو حلال کن من بدون تو هیچم تو نتها عشقم بلکه نفس منی واگه تو بری منم نفسی برای نفس کشیدن ندارم منو ببخش ک اینقدر اذییت کردم ایشالله ایندفعه برای دفن کردم برگردی خداحافظ عشقم...

در نامه رو بستم و دادم ب دانیال اون نامه رو نخوند فقط وقتی خواست بره گفت مواظب خودت باش داداش گلم..

اون واقعا مثل داداشم بود این چند وقته همش پشتم بود و باهام دردو دل می کرد....

بعد از رفتنش رفتم روی بالکن دادزدم:ارررررره دنیاااا بدوووون دووووووسشش داااارم دووووسش داررررررم

بعد اینکه خودمو خالی کردم رفتم تو روی تمام وسایلام پارچه کشیدم درخونه رو از داخل قفل کردم و رفتم سر اتاقم ی جعبه سیگار مونتانا برداشتم و نشستم روی مبل اتاقم عکس فاطیما رو بززرگ روی دیوار اتاقم زدم بودم عکس دقیقا کل دیوار اون قسمت گرفته بود نشستم جلوش و شروع کردم سیگار کشیدن و با عشقم حرف زدن صبح دانیال بهم خبر میده کی میره من منتظر رفتن نفسم هستم وقتی رفت منم میرم هههههه میرم واسه همیشه میرم .....

(بچه ها اگه هستین الان کامنت بزارین ک بقیشو الان بزارم یا نه)

عکس کاور عکس فاطیما روی دیوار اتاقه

((فاطیما))

بعد از آرایشگاه رفتم خونه یکی از دوستام مامان وسایلام جمع کرده بودو من نمی خواستم کسی منو ببین و سوال جواب کنه تو خونه نشسته بودم ی خونه کوچولو اما خوشگل و دوتا اتاق داره .....نشسته بودم و داشتم فیلم میدیم ک دانیال بهم پی ام داد..

دانیال:کجایی باید یچیزی رو بهت بدم:-(

من:خونه یکی از دوستامم ادروسو برات اس میکنم بیا..

دانیال:باشه آدرس بده انجام ....

آدرس و اس کردم و وقتی اومد ی پاکت نامه بهم داد و گفت مواظب خودت باش اول تا آخر بخون بعد فکر کن ترووو خدا وبعدم ازم پرسید ساعت پروازم چنده و بعد رفت ...

نامه رو گرفتم و رفتم بالا به پاکت زل زدم یعنی چی میتونه باشه تا اومدم باژش کنم گوشیم زنگ خورد برداشتم مامان بود و گفت ک برم وسایلامو ببرم تا کسی خونه نیست سریع وسایلامو برداشتم رفتم طرف خونه وسایلامو از مامان گرفتم و رفتم طرف خونه دوستم راستی عملم عقب افتاد قرار بود امروز برم و ند قراره امشب برم بستری بشم و فردا صبح عمل بشم شب ساعت ۱۲حرکت کنم هووفففففف....

وقتی رسیدم سریع وسایلامو برداشتم و ساکمو جمع کردم و بعد از مرخص شدنم یک راست برم فرودگاه نگاهم ب پاکت خورد گذاشتم تو کیفم ک بعدا بخونمش....

سریع رفتم بیمارستان تا بستری بشم دکتر مخصوص خانوادمون بود آخه همه دماغاشونو پیش اون عمل کرده بودن رفتم پیشش و منو ب ی اتاق راهنمایی کرد رفتم نشستم بهم سرم زدن نمیدونم چیشد ک دم دمای صبح خوابم برد دیگه هیچی نفهمیدم.....

وقتی بیدار شدم چشامو باز کردم ک هیچیو نمیدیم فکر دستمو گذاشتم رو صورتم ک باند بسه بودن اووووف پرستار اومد گفت ساعت ۲ظهره و ساعت ۴باندو بر میدارم میگفت خیلی ناناز شدی مثلل باربی های فیلما شدی خیلی خوشحال بودم فقط تمام حواسم ب اون نامه بود میخوام بخونمش ولی الان ک نمیشه اووف

(اومید وارم خوشتون اومده باشه ممنون از همراهیتون تو فردا بوس بای) عسک کاورم فاطیمای خیلی خوشگل شدده عکسهای بعدیشم واستون میزارم

((رامتین))

ساعت ۳بود یک ساعت دیگه زندگیم ب پایان میرسید خرفتم سمت اتاقم صندلی رو برداشتم با یه طناب رفتم تو حال و توی ی کاغذ نوشتم عشقم فراموشم نکن....فاطیما تو نفس می رفنیو نفسم برید....

با ی سنجاق کاغذ کوچیکو فرو کردم روی رگ دستم و طناب رو تنظیم کردم و نشستم روی صندلی تا اشهدمو بخونم...

((فاطیما))

اینقدر سرو صدا کردم ک آخر ساعت سه و نیم بود اومدن و باندارو برداشتن بعد تا س شموردم پرستار ی آیینه رو گذاشته بود جلوم....من:۱.....۲.....۳ جیییییییغغغغ جیغغغغغغغغ جیغغغغغغغغ اااااااااااا وااای خدااااااا چقدر ناناز شدمممم چقدر ناناز شدمممم پوست صورتم کشیده شده بود و چشامو خیلس قشنگ نشون می داد دقیقاااا شبیه باربی شده بودم.....پول عملو حساب کردم دقیقا شد شش میلیون و سیصد هزار تومن بیشعووورا پول خون میگیرم واااا..

از بیمارستان اومدم بیرون و رفتم سمت فرودگاه اومدم سوار ماشین شدم دست کردم توی کیفم و نامه هه رو از توش در آوردم شروع کردم به خوندن نامه...

نننننننن رااااامتیییین نننننننن خدااااااا من چیکار کردم باازم باورشش نکردم باازم زود قضاوت کردممم سریع روندم ب طرف خونه رامتین.....

((رامتین))

ساعت چهار شده ی حسی بهم میگه این کارو نکن ولی چرا فاطیما نیومد چرا با اینکه فهمیده نیووومد چرااا اوووف...

قبل رفتن ب بالای دار عشق رفتم درو باز کردم و اومدم خاستم اومید داشته باشم رفتم بالای دار قبل انداختن صندلی شروع کردم ب خوندن ی شعر.....

(عزیزان این شعر یهویی اومد و خودم گفتمش)

دوست دارم ای تو زیبای چشم آبی ام...

دوست دارم ای تو نگاهت آرم قلبم.....

دوست دارم ب اندازه یک عدید.....

دوست دارم چون یک تک است.....

و صندلیو انداختم لحظه آخر ک نفسم کم اومد تنها فقط صدای پریه قصه هایم رو شنیدم..راامتیننن رامتین نننننن

و.....

چطور شده ب نظرتون!!؟؟

((فاطیما))

سریع از ماشین پیاده شدم و با دو رفتم ب سمت خونه سوار اسانسور شدم تا برسیم بالا من مردم و زنده شدمم توی زندگیم اینهمه نگران کسی نبودم سریع رفتم سمت خونش در باز بود ترسیدم اروم رفتم داخل ک.....

جیییییغ رااااامتیننننن رامتینمممممم عشقققم سریع صندلیو برداشتم و گذاشتم جلو پاش ازش رفتم بالا و اروم بندو از گردنش بیرون اوردم....

من : راامتتتین ببین اومدم ترو خدا عشقم ببین من اینجام جوابمو نمیدی .....

از بالا ب زور با اون هیکل نره غولش اوردمش پایین نبضشو گرفتم میزد ضربان قلبشم میزان بود(چیی فکر کردین ی خانوم دختر اینجاستاااا فکر کردین میبرمش دکتر کور خوندین من پول مول ندارم) راامتین بیدار شوو بغلش کردم درگوشش زمزمه وار گفتم : رامتین ..اقایی نوموخوای بیدار شی ببین گریه میکنماا (ب جهنمم گریه کن تا جونت دراد فاطیما خانوم چقدررر گفتم احمق پسر مردمو اذیتت نکن...فاطیما : خب چیکار کنم نویسنده دست من ک نیست تو داری مینویسیاااا ...من : زر زر نکن این رامتین بدبخت ب خاطر تو داره میمیره...فاطیما : برو بابا نویسنده هم نویسنده های قدیم)

((رامتین))

چشامو باز کردم دیدم ی زنه کنارم نشسته در گوشم ی چیزایی میگفت چقدر صداش شبیه فاطیماس ...

ولی عجبباا زنه بد جور جیگر بود اووففف

زنه : راامتین عشقممم ببین اقایی من اومدم فاطیمات اومد بیدارر شوو ترو خداااا

نننننننن اییییین.....نننننننننن واووووووو این فاطیماس چقه جیگر شده سرفرصت برم این دکترشو پیدا کنم کثاافت چ جیگرش کرده هاااا...

(نویسنده : اووی رامتین هیز .....رامتین : بله خانوم محمدی.....نویسنده : همین الان بله رو بگیر تیر خلاصو بزن مارو راحت کن نفللله ای بابا گیر دوتا لیلی و مجنون احمق اوفتادیم.....رامتین : دمت گرم خانوم محمدی الان میگیرم س دقیقه فعلا بای).....الکی خودمو زدم ب سلفه(سفله..سلفه خخخخ نمیدونم کدومش خخخ ن ولی سلفس .اخه سفله چیه ای بابا)
من : فاطیما خانوم محمدی با بنده ....ازدواج میکنن؟؟

((فاطیما))

یهو زد زیر سلفه خخخ ایی خداااا شکرت..

رامتین : فاطیما خانوم محمدی با بنده ازدواج میکنین؟؟

من : اننتر خفهه شو بلند شو نفله شدم تا بیدار شی..

رامتین یهو بلند شد افتاد روم.....رامتین : بله یا ن؟؟

من : اووووووم ن.....رامتین : چراااااااا؟؟؟؟؟

من : چون ک ارا باشه بابا بله

یهو نمیدونم چیشد ک از در دانیال و نفس و بابا مامان .بابا و مامان رامتین اومدن شروع کردن دست زدن رامتین از روی من بلند شد چشاش اندازه ماهیتابه شد ..

من : (اروم در گوش رامتین)رامتین شوخی خوبی نیست ..رامتین؟؟؟دوربین مخفیه؟؟خخخخ بامزه

رامتین : فاطیما مسخره بازی در نیار کاار خود مارمولکته کی گفتی اینا بیان هاان مارمولک.....

دانیال : به به مباارک باشه زن داداش .....دومات باید برررقصه از عروسم نترسه اها بیاااا دست دست....

نفس : عرووووس باید برقصه از دومات پخمه نترسه دستتدستت....اهاااا بیاا

من : اینجا چههههههه خبببره

مامان رامتین : عرووووس گلممم الهی فدات شمم.....

منو رامتین ی نگا بهم کردیمو زدیم زیر خنده

مامان رامتین : مرررررگ خواستم یکم مثل فیلما و رمانا بگم عروس گلم چشه خوب خخخخخ

یهو بابا از در اومد تو یک نفرو با خودش اورد داخل ک دهنمممممم و دهننننن رامتین اندازه طول و عرض فرش قرمز واشد.....

(نویسنده : اگگگگگگه گفتین پشت در کیه؟؟؟هاهاهاه نمیگم...

تق تق تق کیییه....حاااااامد پهلاااانه خخخخخ شوخی کردم حدس بزنین کیه تا پارت بعد بای بای)

((رامتین))

ب جون عزیز ترین کسم ک فاطیماس(نویسنده : اووی جون من قسم نخور.....من : برو بابا من عشق خودمو میگم)

من اصلا روهمم خبر نداره اینا اینجا چیکار میکنن ..

یهو بعد بابای فاطیما ی عاقد اومد داخل...

دانیال : خب دیگه بله هم گفتیو الان دیگه باید این دوتا مرغ عاشق بهم برسن خخخخ

من : اینجا چخبره ؟؟؟شما از چی حرف میزنین؟؟

فاطیما : دانیال شما از کجا فهمیدین منو رامتین اینجاییم؟؟

دانیال : دیشب دم خونه رفیقت موندم و دنبالت کردم و وقتی از توی ایینه ماشینت دیدم داری گریه میکنی ک بری دنبال رامتین منم ب بابا و مامان خبر دادم عاقدو بیارن...خخ رامتین ببخشید نامه رو خوندم خخخخ بله دیگه ما اینیم نفسم قضییه تو رو برا مامان و بابات تعریف کرد منم دیروز وقتی رامتین داشت نامه رو مینوشت سریع از تو گوشیش شماره مامان و باباش برداشتم و دادم ب نفس .....اینا همش بخاطر اونه اون این نقشه رو کشید که تو رامتین نامه بنویسی مگر نه من ک از این مخا نداشتم...

واااااای یادم اوومد دیروز دانیال یهو گفت نامه بنویس من چقدرر خرررم خخخخخخ

((فاطیما))

اوووه شششششت خخخخخخخ اینا دیگه کین ...

دانیال رفت سمت ظبط و یه اهنگ زد..(اهنگ علیشمس و ملانی ب نام عاشق چشماتم حتماا بگوشین)

دستات تو دستاااامه.....

عاشققققم عااشق.....عاشقم عاشق...

عاشق چشماتم دیوونه ی نگاتممم...پسسسسس...

پاششوووو با من برقص هستی واسه من نفسسس....

نفففففسسسسس.....

نفس : هووو بیاااا وسطططط...

رامتین بهم نگا کرد منم بهش خیره شدم یهو پقی زدیم زیر خنده ای بابا اینا دیوونن ب خداااا خخخخ.....

من : رامتین دوست دارم... رامتین : من ندارم....

من : چرااااا؟؟ رامتین : چوون عاشقتم خخخ

عاقد اومد داخل اینقدر گفت استغفرلله ک منو رامتین فقط مخندیدیم خیلی حال داد عاقد خطبه عقدو خوند منو رامتین ب هم محرم شدیم محریه هم شد دست راست رامتین خخخخ و ۱۳۸۰تا سکه طلا و ۱۳۸۰تا شاخه گل رز

رامتین : دسست منو میخوااااااای چیکککککااااار هاااان ضعیفه خخخخ؟؟؟؟@@(این چشای گرد شده رامتینه توجه کنید@@خخخ)

من : دست راستتو گذاشتم اگه خواستی طلاقم بدی زن دیگه ای رو بگیری نتونی طلاقم بدی خخخخخ

رامتین : فکر همه جا هم کردیا (بعد متفکر ب یکجا خیره شد)

حالا من ساناز و سحر و سمانه و ستاره و سهیلاوساراوسحرنازو اینا رو چیکار کنم قرار ازدواج گذاشته بودما خخخ ...

یهو خیره برداشتم رفتم طرفشو گوششو دندون گرفتم ..

من : گممشو برو ظرفا رو بشور حالو جارو کن مگرنه با مگس کش میوفتم بجونتاااا خخخخخ

همه داشتن ب ما نگا میکردن یهو زدن زیر خنده قرار شدمنو رامتین فردا بریم ازمایشگاه تا وقتی معلوم شد کارای عقد واقعی رو انجام بدیم عقد عروسی باهم بود و اینکهه بدددددتررررررر اززز همههههههه اااااامشششششب قراره پیش این دراکولا بخوابم این سادیسم زندم نمیزاره خخخ ای خدا

رامتین یجوری بهم نگا میکرد ک انگار امشب کارت تمومه خخخ چشاش شیطنت میزد ایییی خداااا بد بخت شدم...

با پاشنه کفشم زدم رو پاش ک اروم گفت امشب شبه منه ب خداااا فاطیما کاری میکنم تا صبح التماس کنی زار بزنی صبررر کن

گووووووه خووووووردمممم اااای خداااااا کارم تمومههه میکشه منوو خخخخ اشکال نداره حال داد خخخ

وقتی مامان اینا خواستن برم اروم در گوش مامان و بابا گفتم میخوام یکم رامتینو اذیت کنم خخخ

من : خوب رامتین جونم خداحافظ ماماااان..بابا...بریم

به مامان و بابای رامتین ی چشمک زدم ک گرفتن

مامان رامتین : عروس گلم برو شبت بخیر

رامتین : عه عه عه عه کجا کجا با این عجله پیاده شو باهم برمی من زنم باید شب خونه خودش زیر بالشتم باشه

من : ن شب خوش ..

اومدم بیام بیرون ک قیافه رامتین قیافش جففت گربه شرک شد و التماسانه بهم نگا کرد ک گفتم...

من : خب باشه حالا امشبو میمونم خخخخخ

رامتین : اخخخخ جووون

یهو دانیال زد پس گردنش و گفت خااک بر سر زن زلیلتت کنم تووف خخخ

همه رفت ک وقتی در بسته شد چشمتون روز بد نبینه ک یهو.....

((نویسنده : هاهاهاها خماری خوش گذشت خخخخخبچه ها شرمنده شبشو کات میکنم صبحو تعریف میکنم اگه این رامتین ورپریده کاری کنه اقای غلامی جیییییز جیززز خخخ)))

((رامتین))

تا درو بستن دستمو گذاشتم روی دهنش ک جیغ نکشه بردمش تو اتاقو روی ضندلی گذاشتم خخ دستشو زورکی بستم و پاهاشم بستم و حالا نوبت منه خخخخخ

یاد اهنگ امیر تتلو و پیشرو افتادم حاااالا نوبت منه ..نوبت سازم خخخخ

اهنگو ولش رفام توی اشپز خونه ..

فاطیما از توی اتاق : اددمت میکنم بیشعووور بیااا دستمووو بااز کنن با دست بسته ک نمیتونی خخخخ باز کن من میخوام همراهیت کنما خخخخخ عششقم...

خخخ فکر کرده میتونه منو خر کنه .....چند روز پیش ی سوسک رو توی اشپز خونه کشتم و جنازشو انداختم بغل یخچال برداشتم اااای خودمم حالم بهم میخوره اما واسه اینکه این خانوم کوچولو رو ادم کنم مجبورم خخخ...

سوسک رو بر داشتم رفتم سمت اتاق خخخخخ هاهاهاها دارم میامممم

((فاطیما))

نمیدونم این انگل کجا رفت خااک بر سرش دستمو باز کنه نشونش میدم ی همرااهی باهاش بکنم هیچ وقت یادش نره چلغووز زشت خخخ...

اوخ اوخ صدای پاهاش داره میاد خخخ هوحتما میخواد بگه روهه که منو بترسونه خخخخخ

وارد اتاق شد اومد نزدیکم نشست یچیزی رو گذاشت روی رون پام و رفت کنار

من : جیییییییغ ااااااااااااا ااااااااا ااااااااااااااا راااامتیننننن کمکککککککک تروووو خداااااا تروووووووخداااااا

رامتین : خخخخ من از اتاق میرم بیرون تا تو این دوست زیبای من تنها باشین ...خخخخخخخ

من : التماااااستتتتتتت میکنمممممم ب پاااات میوفتم کمکککککک راااامتیننننن جیییییغغغغ ااااااااااااااا برش دااااار ااااااااااااااا

(بچه ها فکر کنید دستتون بسته باشه نتونین تکون بخورین ی سوسک روی زانو هاتوم باشه خخخخ)

((رامتین))

از اتاق اومدم بیرون و عشقمو تنها گذاشتم خخخخ بزار یکم با دکتر روح و روانش تنها باشه هههههههههه

فاطیما : راااامتیییین بیااا تو اتاققق تروو خداااا بیااااا برش دار ب خدا دیگه نمیام پیشت حالا ببین فیین فییین ....

اااالهی خانوم داشت گریه میکرد بزار یکم دیگه اذیتش کنم بعدش ولش میکنم خخخخ

رفتم تو اتاق سوسک رو برداشتم گذاشتمش روی میز رفتم طرف فاطیما نگاش کردم الهی ی قطره اشک از چشمش اومد ا دلم سوخت براش ولی یکم دیگه و بعدش بسه خخخخ

من : فاطیما عشقممم.... منو دوست داری؟؟؟

فاطیما : بروووو گمشوو نکبت بزاار دستم باز بشهه حالیت میکنمم صبررر کننن فقط صبر کنو ببین

من : تهدید میکنی منوو ارههههه حالا نشونت میدم ....اقای دکتر سوسک بنظرتون شما نمیخواین خانوم منودمعاینه کنین فکر کنم مریزه.....رفتم طرف سوسک و برش داشتم و رفتم طرف فاطیما خخخخ رنگش مثل گچ سفید شده بود

فاطیما : میخوااای چیکاررر کنی هاان؟؟؟؟؟@@@@@@

من : خخخخ الان میفهمی خانوم کوچولو هههههه

((رامتین))

نزدیکش شدم و چون دستش بسته بود فکشو تو دستم گرفتم و فشار دادم و بخاطر این کار دهنش باز شد خخخخخخخ

فاطیماا : اوووم ..راتین.....اممم...کمک.....

من : صدات نمیاد خخخ سوسک رو گرفتم بالای دهنش ک یک جیغی زد چشمتون روز بد نبینه پرده گوشم پاره ک هیچی جرر خورد بدبخت...

فاطیما : جیییییییییییییییییغغغغغغغغ ااااااااااا

ولش کردم و رفتم کنار الهی گریه گرفته بود خخخخخ

من : دیگه منو اذیت نکنی هاا فهمیدی خانومی

فاطیما : باجه دستمو باز کن..

اینقدر معصوم گفتتتت من خرررر رفتم دستشو باز کردم تا باز کردم دوید طرفم که یهو.....

((فاطیما))

کثاااافت چلغووووز حالییییتتت میکنمممم....صببرررر کن بهت.....اخخخخخخخ یهو رامتین پرت شد روی تخت و منم افتادم روش ...

رامتین : خانومی شوخی کردم اذیتتم نکنی هااااا

یه دندونی ازش گرفتمممممم ک داد زد

رامتین : وللللم کننننن سگگگگگگگگگگ اااااای دسسستم

من : ب کی گفتی سگ هاااان بیشعور

چقدر این مردو دوس دارم تموم احساسمو ریختم تو چشام و خم شدم و لباشو بوسیدم...

(نویسنده : تووو خجالتتتت سرت نمیشه دختتتر انتر اححمق اون باید احساسشو بریزه تو چشاش و ببوستت خاک بر سر)

سرمو بالا اوردم چشاششش وحشت ناک خمار بود گنند زدم سریع از روش بلند شدم و از اتاق با دو اومدم بیرون و رفتم روی بالکن خونشون...

من : دووووووستتتتت دااااارمممم احححححمق خخخخخ

رامتین یهو از پشت منو بغل کرد ....

رامتین : من احمقم اره خخخ خودتی بیدمزه

من : خودت بد مزه ای پسره ی احمق

رامتین : من اگه احمق نبودم ک با تو ازدواج نمیکردم

من : بیشعور بی لیاقت

بازم بغلش کردم و بوسیدمش ....

رامتین : فاطیما عشششقم نمیشه امشب بغلل اقایی بخوابی؟؟@@

من : چشاتواونجوری نکن باشه

رامتین : بااااجه اخخخخ جووون

بعد رفتیم خوابیدیم و هر نیم ساعت یک بار تا صبح رامتین بیدار میشد بهم نگا میکرد و بعدش میبوسیدم و میخوابید خخخ دیوونه.....

((بچه ها کامنتا کم شده ..... فقط ۳نفر دنبال میکننن..

اگه بده بگین ب خداااا))

((رامتین))

تا صبح همش نمی خوابیدم و میترسیدم اینا همش رویا باشه

صبح بیدار شدم دیدم از اشپز خونه صدا هایی میاد دست و صورتمو شستم و موهامو حالت دادم مدل دختر کش زدم خخخخخخ ما اینم دیگه خخخخخ

رفتم پایین که دیدم خانوم ایندم داره صبحونه اماده میکنه نشستم سر سفره و اونم نشست کنارم و باهم شروع ب صبحونه خوردن کردیم.....

فاطیما : رامتین دهنتو باز کن میخوام عسل بزارم دهنت تا روز عروسی تمرین کرده باشیم خخخخخخ

من : باشه عاعاعاعاعا دهنتو.باز کن عسل بریزم دهنت خخخ

دستمو کردم توی عسل و گذاشتم توی دهنش و فاطیما هم همین کارو کرد خخخخخ

من : ببین فکرر کن یروزی میریم سر خونه زندگیمون بعد این کار خاطره میییشه واسه بچه ها مون تعریف میکنیم هوووف. اخی

فاطیما : ببین اسم بچه اولمون ساام.....اسم دومی ک دختر...

من : های های های من اسم دخترمو خودم انتخاب میکنممم اسمش باشه نفیسه

فاطیما : باشه اسم پسر سوممونم باشه امیر حسام

من : اسم دختر چهارممونم باشه نفس

فاطیما : واااای چ خووووب نفس و نفیسه.....سام و امیر حسام

خخخخخ

من : من بیشترر بچه میخواماااا

فاطیما : باشه بزار چهارتا رو بیاریم خخخخخ بعدش خخخخ

من : ساعت چندددده؟؟؟؟؟!!!@@

فاطیما : ساعت ۱۰چرا؟؟@@

من : بدو اماده شو.باید بریم ازمایشگااااه بدو بدووو

((فاطیما))

اووف چ قدر خوب بود هم دیشب و هم امروز ...

تو راه باهم اهنگ اره اره از مهدی احمدوند میخوندیم انگار بهم کنایه میزنیم....

من : اره اره دیگه مااال من شدی (دستمو گرفتم طرفش)اره اره دییدی عاشقم شدی

رامتین : اره اره دل تا اخرین نفس بیقراره واسه تو همینو بس اره اره اره اره

اره اره حالل خوبیه.....ک دارمت ....رودوتا چشمم میزارمت(دستشو رو گذاشت رو چشمش)

من : دییییووونه دوستتت دارم...چون صدای ماشین زیاد بود مجبور شدم داد بزنم

رامتین : منننمممم نفسمممممم خخخخخ

رفتیم توی ازمایشگاه و.رفتم خون بدم بر عکس بعضیا ک میترسیدن من اصلا نترسیدم و خونو دادم و اومدیم بیرون..رفتیم توی کلاس...ب اماممم زمان از اول تا اخر از خجالت سرخ شده بودمب خدا فشاااارم افتاد اینا چییی بود میگفت خخخ

رفتیم بیرون قرارشدپس فردا رامتین جوابا رو.بگیره منو رسوند خونه و یک کیسه اب پرتغال و اب انبه گرفت خخخ کل خاندانو میتونستم اب پرتغال بدم خخخ وقتی رسیدم سه تاشو خوردم البته یکیشو تو ماشین دهن رامتین کردم ک پسره ی احمق یکم ریخت روم اووف..

رفتم حموم و از خوشحالی اهنگ جیگیلی جیگیلی امیر تتلو رو میخوندم خخخ دیوونه شدم رفت...

بعدم رفتم لالا

((پست بعد رو ساعت ۲/۱شب میزارم ... لایک نظر فلاموش نشه داره قشنگ میشه رمان...قسمت بعد خیلی هیجاااانیه خیلللی))

((رامتین))

الان میکنمم ساعتههههه عشقموو ندیدمممممم عشقوووولییم کجاست من عشقمو میخوواااام(مرگ زن زلیل....من:نویسنده آخه ب توچه کارتو بکن ای بابا)اها داشتم زن زلیلیمو میکردم اااای نفسم کجایی ..

سه روز بعد...

دلم برا عشقم تنگ شده قراره امشب جوابو بگیرم برم خونه فاطیما اینا آخه مامان و بابای منم اونجا قراره دهنمونو شیرین کنیم و تاریخ عروسی رپ معین کنین بنده هم الان تو راه رفتن ب آزمایشگاه هستم..وارد شدم و رفتم سمت پزیرش ازمایشو ک گرفتم اومدم بیرون و داخل ماشین نشستم و ماشین رو روشن کردم قبل از راه افتادن نگاهم خورد ب جواب آزمایشگاه هوووف ...

درشو باز کردم و شروع کردم ب خوندن.....

((فاطیما))

مامان و بابای رامتین اومد بودن و آقایی جونم رفته جوابا رو بگیره همه نشستیم و در حال چایی خوردن هر پنج دقیقه یک بار مادر شوهرم میگه....عروس گلم اون قندونو بده....عروس گلم اون میوه رو بده

اینقدر گفت داشتم از خجالت سکته میکردم که خدا رو شکر درو زدن و رامتین بود اومد داخل یکم از چشاش خوندم ک ی کوچولو ناراحته .....نشست واسش چایی آوردم ک خیلی غمگین چایی رو گرفت و داغ داغ سر کشید همه با تعجب بهم نگاه میکردن جلوش زانو زدم.....

من:(با حالتی مثل دیوونه ها)عشقم ..رامتین جواب آزمایشات گذاشت ..... بده ببینم دیگه

رامتین:فاطیماااا ساکت شوووو هیچی نگوو هیچی

همه نگاران بودم قلبم وایساد هیچی نمی فهمیدم نکنه...نکنه

اای قفسه سینه تیر کشید ی لحظه زانوهام سست شد با اینکه نشسته بودم اما یکم روی زمین ولو شدم...

بابام:رامتین پسرم داری نگرانمون میکنی جوابا کوش....چی شده...چرا اینقدر حالت خرابه پسرم هاان؟؟؟!!!!

رامتین:ساااااکت شین هیچی نگین.....خدایا این چه بلایی بووود سر مون اووومد خداااا

مامان رامتین:پسرکم چی شده چه بلایی سرمون اومده مگه؟؟؟!!!

(خب کاربرااان عزیز لحظه ای دیگر پارت بعدیو میزارم واجبه خوندنش: (.)

رامتین

من:مامان جوابااااا.....مامان.....جوابا.....

مامان رامتین:بگووو دیگه پسرممم

من:مامان خونمون بهم نمیخووووووره نمیخووووره لعنتی نمیخووووووره فییین فیییین

فاطیما:جیییییییغ !!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

یا امام حسین فاطیما نشست روی زمین و دستاشو گرفت روی سرش و جیغ زد سریع رفتم در گوشش ی چیزی گفتم ک اروم شد.....

فاطیما

رامتین اومد کنار گوشم و اروم گفت:نترس شوخی کردم فقط من میرم تو اتاقت قایم میشم تو بهشون بگو یکم سر کارشون گذاشتم خخخخخخخخ

من:(اروم)احمق .....گوسفند ممردم بیشعوور نفهم

رامتین بیشعور بلند شد رفت سمت اتاقم صدای قفل کردن در سکوتو شکست...

من:مامان..بابا این احمق داشت شوخی میکرد ...بی شعور هممونو کشتت

بعد از سه دقیقه بابا م و بابای رامتین ب خودشون اومدن و رفتن سمت اتاقم که....

رامتین

بعد از سه دقیقه داشتم ب اتاقش نگاه میکردم ....لباس زیراش روی زمین افتاده بود خخخخخ شلخته..یهو با صدای کوبیده شدن در ب خودم اومدم یاااا اماممم حسیییین مظلوم منو مظلومو حفظ کن (یکی تو مظلومی یکی هم من خخ)

بابام :دروووو واااا کن پسره ی احمق رحم کن ب این دختررر بیچارهههه بد بخت خاک بر سرت

بابای خانومم:دوماتم دوماتای قدیم فقط می خوام حرصت بدن

بعد از یه دقیقه رفتن و بعدش صدای فاطیما اومد....

فاطیما:درو باز کن منم

درو باز کردم و پریدم روی تخت و با یه لبخند دختر کش خیلی ژست باحال روی تخت دراز کشیدم.....

فاطیما:بلند شو اونجوری نگام نکن بوزینه ...این آ کاری بود شیطون مردم از تررس احمق

من:ما اینیم دیگه خخخخخ

فاطیما :مرررگ بوزینه ی زشت احمق بیشعور پسره ی بی سواد

من:اوهو عمت رشته تجربی خونده..عمت دکتر شده....عمت میخواد مطب بزنه بوزینه خودتی..اگه من بوزینم تو میمونی زششت راسی خجالت بکش لباس زیراتو جمع کن وروجک

فاطیما:گمممممشوووو بیروووووووووووون

....(نوووموخووام دیگهه قهلمممم هیشکی منو رو ندوووس هیشکی من رو حمایت نکرد)

رامتین

من:ده بار گفتم من دوست داااارم

فاطیما:خب من سی بار گفتم دوست دا.....

تق تق. من:بله بفرمایید

مادر زنم وارد اتاق شد و ی ظرف پر از میوه ی خرد شده داد ب فاطیما و رو به من گفت

مادر زن:مواظبب دختر باش اقا دومات اینقدرم شیطونی نکن نزدیک بود منو مادرت سکته کنیم پسر جان.....

من:چشممم روی چشمم

مامان رفت بیرون فاطیما ی نگاه ب میوه ها ی نگاه ب من کرد و ظرف برداشت دوید سمت حموم و دستشویی اتاقش منم سریع دویدم طرفش و موهاشو گرفتم

فاطیما:اخخخخخخ وحشی تو از کجا اومدی آمازونی بدترکیب

من:بلبل زبونی نکن دختر .....ظرف میوه هارو بده ب من

فاطیما:اذیت نکن دوتایی میخوریم

من:باشه خودم دهنت میکنم

فاطیما:واا مگه من بچم خودم میخورم

من: نننننننن نننننننن نننننننن خودم دهنت میکنم

فاطیما:باشه بابا دیوونه.....حالا دهنتو باز کن و چشاتو ببند میخوام میوه بزارم دهنت

من:چشمم خانومم....چشامو بستم و منتظر شدم یک دقیقه...دو دقیقه .....سه دقیقه....

من:فاطیما چی شددد .....تا چشامو باز کردم دیدم ظرف میوه خالی جلو گذاشته و فاطیما دستشو گذاشته روی شکمش دیونه .....هممممممشوووووووو خوردی دیووووونه روانی

فاطیما:ن پ گذاشتم تو بخوری بوزینه

من:میوهههه هام انتر خانوووم

فاطیما:پسره ی احمق خجالت بکش انتر و میمون خوووووودتی

من:خوووووودتی

فاطیما:خوودتیییییس

من:تووووویی

فاطیما:توووووویی

تق تق. من:بله.

بابای فاطیما اومد داخل....

بابا:چخبر تووونه خونه رو انداختیم رو سرتوون دیوونه ها

فاطیما:بابا بخداا.....

من:باابا همش.....

بابا:بسسه خجالت بکشیم شترای گنددده صداتوون در بیاد دوتاییتون بیرون خونه آید افهم؟؟؟!!

من و فاطیما:افهم!!!!!

بابا رفت بیرون و فاطیما گفت:شتتت خخخ بابا گفت افهم ؟؟؟خخخخخخخ

((فاطیما))

اووووف دیگه جووونم ب لبم رسیده این رامتین ک مثل دیوونه ها همش مزه پرونی میکنه انتر خاااان هوووف پسره ی احمق خخخه....

قراره امشب خانوادگی همه پیش هم باشیم آخه بابای دانیال یعنی عمو جونم و خانوم و دانیال و نفس میرن مسافرت قم اخخخ منم میخوام برمممممممم

واسه شب چون یکمم مهمونی بزرگی بود چند تا دوستان رامتین چند تا دوستان من و همکار ها ی بابای رامتین و من دعوت کردن هوووف الکی مثلا مهمونی خانوادگیه

اووووف چی بپوشم رامتین پیام داد میام دنبالت ولی من گفتم نمی خوام و لباس دارم یه لباس کوتاه تا رون پا ک از کمر تا رون پوف پوفی بود و توری.....بالا تنشم تا سینه بودو سفید ک یکم پایین تر سینه ی دونه پاپیون میخورد ک اونم سفید بود اخیییش در خونه رو زدن همه بیرون بودن واسه کارا رفته بودن وسیله هارو بگیرم ..

زییییننگگگگ. زینگگگگگگگ. اووف چقدر الان سخته برم در خونه رو باز کنم ب سختی رفتم سمت در....

من:کوووفتو زینگ مرررگ زینگ هیشکی تو این خونه نیست درو باز کنه آه آه صداش عین باتومی روی اعصاببب منه زیننننگگگگ اییی مررررگ

من:(از ایفون)بله بفرمایید. فاطیما خانون،؟؟؟؟

من:بله شما. می‌خواستم باهاتون صحبت کنم

من:بفرمایید بالا.

صدای ی زن بود کی میتونه باشه واااا

در ورودی و باز کردم ک نگام ب یه دختر افتاد ک اینقدر لباشو سیاه کرده بود یاد کون میمون افتادم اووقققققق

زنه:منو میشناسی؟؟؟. من:بجا نمیارم

زنه:ندا هستم دوست دختر قبلی رامتین

من تازه ب خودم اومدم و قیافه نحسش یادم اومد دختره ی استغفرالله.....

من:بفرما خانوم وقت منم نگیر

ندا:اومدم بهت بگم پاتو از زندگی منو رامتین بکش بیرون فهمیدی!!؟؟

من:هاهاهاهاها خندیدم خانوم ...ببین بیا برو وقت طلای منو نگیر

ندا:من حاملم !!!!!

من:خب ب من چه؟؟

ندا: ببین التماست میکنمممم من چجوری این بچه رو بزرگ کنم رامتین پدر این بچس من اگه شکمم بیاد بالا چی جواب در و همسایه بدم ابرووو واسم نمیمونه...ترو ب خدا خودتو بزار جای من بیا و بخاطر این بچه از زندگی رامتین برو بیرون بزار این بچه یتیم نباشه.....

تازه دو هزاریم اقتاددددد .....هه.....بچه.....هه.....رامتین.....چشمم سیاهی رفت و دیگه هیچی....

(رامتین)

کارام تموم شد و الان برم پیش عشقم یکم شیطونی کنیم و بعد بزارمش آرایشگاه و خودمم برم ی دستی به سرو کلم بزنم والا

رسیدم دم خونه زنگو زدم فاطیما درو باز کرد و رفتم بالا تا وارد شدم ی چیزی دیدم ک تموم بدنم مور مور شد.....

(رامتین)

وارد حال شدم یکم جلو رفتم.....جلو تر رفتم.....همین جوری جلو رفتم تا بهش رسیدم ...

عشقم با صورتی خیس شماش ب خون نشسته بود.....دستاش خونی بود نگام خورد ب گلدونی ک واسش خریده بودم توش ۱۱۲تا شاخه گل رز بود.....گلا ربز ربز شده بود روی زمین خونی بود .....کف دست فاطیما غرق خون بود

من:چیییی شدههههه؟؟؟؟د...د....دستت ..چ...چی شده فاطیما

فاطیما:از اینجا برو بیرون نمی خوام حتی ببینمت .....اینقدر پست....آدم اینقدر پست ندیده بودم بی لیاقت نتونستی جل. خودتو بگیری ن؟؟؟حالتو کردی؟؟؟

من:چ....چی داری درباره چی حرف می زنی خانومم؟؟؟

فاطیما:خانومم؟؟؟دیگه اصلا اسمم نیار حرومزاده

من:ی یعنی چی چته تو دووواباره زود قضاوت نکن...دوباره زود تصمیم نگیرر لعنتی

فاطیما:چی رو زود قضاوت نکنم اینکه ندا دوس دخترت ازت حاملست....اینکه الان ی بچه از تو داره؟؟؟؟؟

من فقط گوش میکردم یعنی چی من فقط ی بار با ندا تنهای تنها بودم اونم فقط بوسیدمش همین واااا

من:هه تو دیوونه ای

فاطیما:اررررره من دیووووونه دیوونه تو توووی لعنتی بیصاحححاب تویی که زندگیم و بفنا دادی

من:داری اشتباه میکنی من حتی تا حالا ی بارم با ندا تنهای تنها نبودم چرا ی بار حالم خوب نبود ب زور اومد تنها اتفاقی ک بین من و اون افتاد ی بوسه بود هممممین

فاطیما:دروووغ نگووو خودششش گفت ...خودش گفت التماسممم کرد ک از زندگیت برم بیرون ک بچش بی پدررر نشه

من:معلوم نیست اووووووون حرومزاده کیه

فاطیما:هیییییسسس رامتین میری بیرون تا وقتی ثابت نکنی بچه مال تو نیست نمیای پیشممم فهمیدی .....بروووو

من:باشه میرم و ثابت میکنم خانوم کوچولو اما وقتی ثابت کردم دیگه ن من ن تو خداحافظ.....

فاطیما

هقققققق هقققققق نروووووو دوست دارم کثافتتت اشغاااال (نویسنده:الان شما داری ابزار محبت میکنین واااا یعنی ایرانی ها ب حق حضرت مهدی الهی هیچ وقت عاشق چیزی نباشنااااااا یعنی مثلا پسره خوشتیپه عوض اینکه بگن به به چقدر هیکلش خوبه میگن....کثاااافت اشغالل هیکلشووو گاااااو شتررررر چ هیکلی داره هاا(_))

خداااا چیکار کنم نکنه حرف رامتین درست باشه... یا شاید حرف ندا درسته نمیدوووونم خداااا کمکم کن...

رفتم بالا آهنگ آشوان ب نام اصلا بعد من زو گوش کنم خیلی دوستش دارم.....

قبول تقصیر من بود هر جا میخوای برووو

اینقدر ازم دور شو ک نرسه صدام ب گوشت

دیگه خبر ندارم الان عشقم کجاس

دیگه نمیدونم اون قراره چی بپوشم

بعد تو زندگیم شده پر از استرس

این روزهاکجای عشقم ای وای ب دادم برس

(بچه هاخیلی قشنگه حتما گوش کنید)

هوووووف نمیدونم چقدر گذشت ک خوابم برد ولی فهمیدم ی نفر روم پتو کشید و .....

رامتین

از در رفتم بیرون اشکم در اومده بود خیلی واسم سخته منی ک تاحال واسه خمیازه کشیدن نزاشتم اشکم در بیاد حالا ب خاطراوننن لعنتی گریه میکنممم آخه چرا اوف دختر احمق حسوووود....

اومدم ماشینو روشن کنم و برم ب جهنم ولی قبلش خواستم ی بار دیگه ببینمش رفتم تو در باز بود(خوب احمق خودت باز گذاشتی.....من:دوباره زر زر کردی نویسنده ....نویسنده:صبر کن کاری میکنم فاطیما عاشق ی نفر دیگه بشه....من:غلططط کردمم شیرینی شکلاتی خوردم)رفتم تو درو باز کردم و رفتم تو اما نبود تو آشپز خونه هم نبود حتما تو اتاقش آهسته و اروم وارد شدم دیدم رو تخت دراز کشیده پتو رو کشیدم روش نشستم رو صندلی کامپیوترش

من:هوووووف دوست دارم دختر خانوم کوچولو بهت ثابت میکنمم ولتم نمیکنم تازن خودم شی دیوونههههه...

بلند شدم رفتم بیرون ک یهو فاطیما داد زد....

فاطیما:منتظران عشقم

من:دوست داااارماااا یادت نره

فاطیما:منم پسره احمق ولی اگه.....

من:فهمیدمممم

رفتم بیرون و از ته دلللل ی آه کشیدم اخخههه رامتین خر نونت کم بود این کم بود رفتی عاشق شدی پوفیوووووووس

ژیگوووووول.....

خدایا خودت ب دادم برس

سوار ماشین شدم رفتم خونه خودمو بعدم لالا.....

(بچه ها ببخشید کم بود شرمنده ولی دارم ی رمان پلیسی مینویسم خیلییی باحال ک وقتی تونستم اسمشو میگم ترو خداااا حمایت کنینااااا میسی عشقولیا این رمانم قوول هر روز میزارم میسی بای بای)

رامتین

اوووف چیکار کنم خداااا ب داد من بد بخت فاطیما زلیل برسسس .....

هههههههه ی نقشه توپ ب ذهنم رسید اره خودشه ب ندا میگم بیاد اینجا و زیر زبونش میکشم و صداشو ظبط میکنم هههههههه پدرشو در مبارک دختره ه.....

احمق فکر کرده من باهاش ازدواج میکنم ب همین خیال باشه.....

تلفن و برداشتم روی شمارش کلیک کردم.....

بوووق. بوققق. بوققق .

ندا:سلااااام عشششششششقم (حالت تهوع گرفتم خراب)

من:سلام دختر میخوام ببینمت سریع بیا خونه خودم

ندا:چشششششم عشقققم س سوت دیگه اونجا

من:بای ندا:بای عشقم

خدااااایاااا اووووووووووق اووووووووووق حاااالم داره بهم می خوره

ی نیم ساعت استراحت کردم و بعدشم یکم شیک کردم. ادکلنی ک ندا واسم خریده بود و فووووقولاددددده بد بو بودو زدم و با عق و اوق رفتم نشستم ک اومد رفتم درو باز کردم یهوو از گردنم آویزون شد شروع کرد حال بهم زنی خخخخخخخخ

ندا:عششششقمممم مااااچچچچ. نفسمممم. مااااچ

من:بسه نداااا بسه ای بابا ده بار گفتم اینجوری منو بوس نکن حالم بهم می خوره ای بابا

ندا:عااشق همین گند اخلاقیاتم

رفتم تو آشپز خونه اونم رفت لباساشو عوض کرد منم تو آشپز خونه گوشیمو حالت ظبط سوت کردم و رفتم بغلش نشستم و گوشیو گذاشتم رو میز

من:چطوری. ندا:اووووووف اووووووم چ بوی خوبی

من:بلله چی فکر کردی با گند عرق میام بقلت کنم

ندا:رااامتین جووونم چطوری اینقدر قشنگ مخ منو میزنییی هااان

(ب تو ربطی نداره اخمق)من:گلم این چ حرفیه هه

این هه رو زدم تا جیگرش بسوزه

من:قضییه بچه چیه خودت می دونی من بهت دست نزدم

ندا:اووووم آره بهم دست نزدی ولی من الان حاملم و ی پدر خوشتیپه واسه بچم میخوام و کی بهتر تو تازه اون دختر احمق اسمش چی بود اهااان فاطیما اون اگه عاشقت بود حرف منو باور نمی کرد

(شیطونه میگه لهش کنم)

من:اینا رو ول کن بابای بچت کیه اون دختره رو ولش

ندا:کیوان اون احمق بیشعور حالا جوابت چیه تو ک میگفتی عاشقمی حالا میخوای ولم کنی؟؟؟؟!!!

من:خب بلند شو گمشو بیرون

موهاشو گرفتم و فرستادمش بیرون رفتم صدا رو برداشتم و گذاشتم رو گوشم قشنگ همچیو گفت مرسی ممنون ندا جونم خخخخخخخخ سریع وویس رو فرستادم واسه فاطیما و دوتا تیک خورد معلومه خونده بهش پی دادم

من:آماده شو بیام دنبالت بریم. یجایی

فاطیما:مررررررررررگگگگگگگ بیشعور خودت احمقیو اون دختتتره

من:جووون من این حرف رو ولش مجبور شدم بگم ای باابا

فاطیما:حالا درستتت میکنم صبر کن خخخخخ

ی دوتا استیکر قلبو ملبو اینا فرستادم ک استیکر خاک بر سر زن زلیل کنم فرستاد خخخخخخخخ

من:مرگ دختر کوچولو

فاطیما:خودتی پسر احمق امادم بیا دنبالم ....راسی مگه قرار نبود دیگه نیای پیشم وقتی ثابت کردی(با استیکر خنده ک اشک تو چشاش در میاد)

من:گمشو الان میام درستت میکنم بای

فاطیما:برو بابا بای خخخخخخخخ

دیوووووونه هههههه عاشقتمممممممممم

رفتم آهنگ محسن ابراهیم زاده ب مانتو بگو رو گذاشتم من خیلی آهنگ باحالیه.....(حتماااا بگوشیدااا اونایی ک گوشیدن بگن)نننننننن ندااااارهههههه.....چااااره این دل بیچاره نننننننن نداااره ک نداااره

ی تیکه آهنگ شاد بود واسه همین دوتا قر انداختم تو کمر اهاااابیااا دست دست

صبرررررر میکنم واااست تو بگو تا کی.....ب شرطی ک تو بهم نگی تو هی.....

اوووف پیرهنمو در آوردم و ی پیرهن خوشگل ک فاطیما واسم خریده بود تو شیراز پوشیدم و عطر مورد علاقشو زدم و د برو ک رفتیم رامتین آقای خووووووشتیپ

(تروووو خداااااا اگه لایک و کامنت بزارین ناراحت میشمااا...ن ب خداااااا .....بززززنم تو سرتون ب قول این دختر نجمه هق هق لایک کنین...هق هق کامنت بزارین هقققق هقققق)

فاطیما

ایییییین پسرررره احمممممقه احمقققق.....

من بد بختو برداشته اومده لباس عروس فروووشی احمق بی شعور

رامتین:عشقم کدومو میخوای؟؟؟

من:@@؟؟؟!!!!!

رامتین:,چشاتو اونجوری نکن انتخاب کن میخوریم بریم دیوونه

من:رامتین خول شدی عشقم؟؟؟ن ترو خدا فاااازت چیه،؟؟ن فاااااازت چیه تو

رامتین:فازم تویی

من:@@!!!!!!!!

رامتین:فاااااااااااااااطیییییییییییییییبماااااااااااااااا

من:مررررررررگگگگ درددددددد بی دررررررررموون بگیری ایشالله چی میگی

رامتین:زهر مااار نخود سیاه برو گمشو زم هام زنای قدیم والا

من:برو گمشو از همان هوری هات بگیر والا منم خیلی خواستگاری بهتر تو.....

زنه رییس لباس عروسی:بسسسسسه ای بابا سرم درد گرفت اوووف اینو بگیر عروس خانوم آقاتون از این خوشش اومده

ب لباسه بلند سفید نگاه کردم خیلی نازززز بود ی تل مو هم همراهش داشت ک جلوی سر میخورد و پشتش تور بود های های .....

رفتم داخل اتاق برش کردم موهامو با کش پشت سر گوجه ای بستم و تلو زدم ب سرم اوووف چ جیگری شدم خدایا رحم کن بهم.....

از اتاق اومدم بیرون همین ک درو باز کردم چشای زنه و رامتین این چشکی بود دقیقاااا@@

حدس میزنم الان رامتین ب خودش میگه کارشو تموم کن خخخخخ.....

نظر یادتووووون نره هااااا

(رامتین)

داشتم با این خانومه حرف میزدم هی میگفت فاطیما شبیه عروسک هستش والا من از این دختر احمق چیزی ندیدم من ب این خوشتیپی خوشگلی .....حیییییف نمیشه بعضی چیزارو گفتااااا

منتظر بودیم خانوم از اتاق بیان بیرون خبر دردشون.....

در اتاق باز شد ی پرنسس خوشگل اومد بیرون

من : ب ب ب ببخ شید خانوم فا فا فاطیما خانوم تو ای این اتاق ن نبو نبودن ؟؟

فاطیما : رامتییین منم خنگول حواست کجاست ؟؟؟؟!!!

فقط نگاش میکردم خووش بحال زن زلیلم کنن اخه مگه داریم مگه میشه اوووف .....

فاطیما:بهم میاد؟؟؟؟!!

من : ماه شدی .....میفهمی ماااااااااااااه

فاطیمااومد جلو دستمو گرفت محکم بوسم کرد

من : دوست دارم فاطیما : منم عشقم

بعد از خرید لباس رفتیم خونه وارد ک شدیم جعبه لباس بزرگ بود تو دستم محکم گرفته بودمش ک نیوفته فاطیما درو باز کرد رفتیم تو خونه ساکت بود یهو چراغا روشن شد همه دست میزدن .....

سه روز پیش

رامتین

الو الو سلام مامان پس فردا تولد عشقمه ....خب من برنامه ریزی کردم فقط شما باید ی مهمونی بگیرین حواستون باشه اصلاااا نفهمه هاااااا باشه

اینو پی ام دادم واسه مامانم ی جشنی واسسست بگیرم نفسممم اونورش نا پیدا ...هوووووف

همه چی اماده بود کیک سه طبقه قلبی ک عکس منو فاطیما روش بود .....شام واسه همه پیتزا سفارش دادم حد اقل ۱۲۳نفر هستیم.....از ابمیوه فروشی هم شیرموز بستنی سفارش دادم .....وسایل جشنم دادم مامان اینا ک وقتی رفتیم بیرون حلش کنم.....

زمان حال

رامتین

خیلی خوشحال شدم فاطیما خشکش زده بود همچی خوب پیش رفت بجز اون ندای احمق ولی خوب شد حواس فاطیما رو پرت کرد دمش گررم خخخخخ

فاطیما وایساده بود و همه اومدن دورش جمع شدن و میبوسیدنش و تولدشو تبریک میگفتن فامیلای ما فامیلای خانومم(مررررگ و فامیلای خانومم هنوز هیچی نشده)

رفتم بغل فاطیما

من : تولدت مبارک فاطیما@@نننننننن تو خبر داشتی؟؟

مامان : کار خودش بود منم یادم نبود دخترم اون بهم گفت

فاطیما : رامتیننننن خیلی ممنونم

من : فدای ی تار موت بوس بوس برو بالا لباسی ک.رو تخته رو بپوش

فاطیما : خخخخخخخ لباسم گرفتییی؟؟؟؟

من : اره هههههه

فاطیما

واقعاتا باورم نمیشد این مارا همش نقشه این مارمولک باشه اشغال ب من نگفتاااااا بزنم لهش کنم پسره ی احمق.....

ب طرف اتاقم رفتم وارد ک شدم ی لباس شب کرمی ک برق میزد با کیف دستی و کفش و ی شال اونجا بود ....

فکر کنم شاله اضافه باشه بلللله سریع بوشیدمش موهامو درست کردم بالا زدم و بعدشم ی رژ کرمی رنگ و خط چشم و رژ گونه و دیگه هیچی کفشو کیفمو برداشتم ولی شالو نه اومدم پایین همه نشسته بودن رفام کنار رامتین ک گفت

رامتین : شالت کو پس؟؟؟؟

من : شال واسه چی؟؟؟

رامتین : کوری عشقم دوستامو نمیبینی؟؟؟من : دوست تات ارزونی خودت

رامتین : شتر من : بز رامتین : مرغ من : گودزیلا از نوع مادش

رامتین : ببند ده.....

نفس : بسسسسه دیگههههه خوشگلا یکم مثل منو دانیال باشین

من : نفففففففسسسسسسس شماااا کی اومدین؟؟؟؟

دانیال : بله دیگه معلوم نی حواست کجاست خانوم خوشگله ...فاااطیماااا خیلی فرق کردیااا ناززز شدی نااز مثل این عروسکا

من : میسی

منو نفس رفتیم اونورا حرف زدن و وقتی حرفم تموم شد منو نفس تصمیم گرفتیم عروسیمونو یک شب بگیریم اووف اخخ جونمی جووون

رفتیم پیش رامتین و دانیال ب اونا هم گفتی ک یهو دانیال گفت : بابا ماهم داشتیم درباره همین حرف میزدیم خخخ

من : وااتتتتتتت؟؟؟؟؟؟فازت چیه دانیال

دانی : من فازم نفسه

نفس : الهی قربون اقاییم برم

رامتین : فاطیما یاد بگیر یکم مثل نفس باش

رفتم روی پای رامتین نشستمو بغلش کردم و گردنشو محکم گاز گرفتم خخخخخخ تا باشد از این خوبی هاااا خخخخخ

رامتین : احمق بیشعور گردنم اخخخ اخخخ

من : مرگو اخ اخ حقته

نفس ودانیال باهم : خانوم و اقای احمق خخخخخخ بسسسه دیگه

)(برو بچ نظرات کم شده پست قبل زیاد لایک نخورد این پستم ببینم چیکار میکنین ممنون .....)

رامتین

فاطیما خیلی خوشگل شده بود .....قلبم داشت وایمیساد نمیدونم چجوری ..اما من بدجوری عاشقشمم بدددددجوری

من : خانوما و اقاییون همگی گوش کنید.....عروسی من و خانومم نزدیکه .....کادوی تولد من برای عروس خانوم لباس عروسه .....

دستمو ب طرف جعبه دراز کردم و همه دست میزدن ..مامانامون ک گریه کیکردن خخخخخ چشونه اینا

اروم رفتم پیش فاطیما

من : خانومم؟؟ فاطیما : جانم

اووهووو با ادب شده خخخخخ

من : راستش میخواستم ی چیزی بگم.....

فاطیما : بگو نفسممم

من : من ی مطب زدم دوتا اتاق داره یکی من یکی تو....

و اینکه فردا میریم میبینیم

فاطیما : رااااامتتتتتین خیلی ممنونم اما.....

من : اما چی؟؟؟

فاطیما : پول مطبو باید بگیری!!!

خیلی از این حرفش ناراحت شدم .....سریع رفتم طرف اتاقش و درو بستم و نشتم رو تختش بالشتشو بووو کشیدمم..

خداییش ک عطرش حرف نداره..

تق تق مطمعا بودم خودشه برا همین خواستم یکم اذیتتش کنم..

من : فاطیما برو بیرون نمیخوام حرف بزنم باهات

فاطیما : رااامتین ناراحت نشو ببخشید ترو خدا

اومد تو خودمو زدم ب گریه کردن یکم عذاب وجدان بگیره

من : اای خدا .....مصبتو شکر

سرمو پایین انداختم بودم و صورتمو گرفته و شونمو تکون میدادم

فاطیما : رامتتین داری گرررریه میکنی؟؟؟؟!!!!!@@

من : .....

فاطیما : غلط کردم باششششه هق هق ترو خدا گریه نکن گریم میگیره هق هق

من : ب شرطی

فاطیما : (با دست اشکاشو پاک کرد)ب چ شرطی؟؟؟

من : بوسم کن!!

فاطیما : بیا جلو بوست کنم

خووووشحال رفتم طرفش ک لبامو بردم جلو ولی دریغ از یه دونه بوس ...خیلی اروم گونمو بوسید

من : نننننن قبول نیییست

سریع رفتم طرفش بیچاره قبل اینکه ب خودش بیاد بغلش کردم و لبامو گذاشتم رو لباش

فاطیما : پسره احمق خجالتم خوب چیزیههههه هاااا بیشعووور

من : برو بابا زنمی دلم میخواد

یهو صدای انفجار خنده اومد دانیال و نفس دم در رو زمین نشسته بودن میخندیدن

من : مررررگ و زهر مااار انترا

فاطیما : خفه شیییین

نفس : اخ اخ اخ خخخخخخخخخخ مردم از خنننده از دیت شمماااا.....

(بچه ها فکر کنم هیشکی منوووو ندووووووست هق هق دیگه پارت نمیزارم بای تا وقتی شما نظر نداد من قههههههر)

عکس کاورم نفس....T_T

فاطیما

همه چیز خوب پیش رفت و یک.هفته رامتین و دانیال بد بخت خواب نداشتن همش درگیر کارای عروسی بودن فردا عروسیمه و من مثل مرغ بال بال میزنم ک باید چیکار کنم همشم رامتین تکار میکنه...نگران نباش جگرم شبمون نزدیکه..

اااااای دلم میخوادااا خرخرشو بجووم پسره ی احمق گودزیلااااااااا هی میگه شب شب شب مررررگو شب

یهو واسم پی ام اومد..

رامتین : شب شب شب پر ستاره.....شب شب شب پر ستاره اهابیااا دست دست

خدااااایااا منو نجاااات بدهههههه خدااااااااااا.....واسش پی زدم

من : دسسسسسستمممممم بهت برسه احممق

رامتین : خخخخ ;-)

خدایاا منو بکشش راحت شم کل زندگیم میخوام با یه احمقه بیشعوره نفهم گودزیلای همه چی حیوون زندگی کننننمم خدا

رفتم حموم خوب خودمو سابیدم موهامو شونه زدم و اومدم بیرون با حوله تنیم نشسته بودم جلوی اینه ک یهو.....

(یکم اذیتت حال میده)

پخخخخخخخخخخخخخخخخخخ

من : اااااااااا جیغغغغغغغغغغ خدااااا جننننننننن

جننننننن امددد.....

رامتین : فااااطیمااااا منم خخخخخخخخ خواستم اذیتت کنم

من : مررررگ بیشعوووور قلبمممممم نفهمممممم احمممممممممق کثاااافتتت .....باباااااا
مامانننننننن باباباااااااا بابایی کمککک این منو.....

جلوی دهنمو گرفت و گفت

رامتین : بسسه هیییییسسس غلللط کردم فقط میخواستم بترسونمت..

من : رامتین نری رو عصابماااا میزنم دربو داغونت میکنمممم

رامتین : باشه من رفتم خداحافظ شوخی هم سررت نمیشه اه

من : برو ب دررک قلبم وایساااد

رامتین اومد از در بره بیرون ک دانیال و نفس وایسادن روبروش

نفس : کجا کجاااا بدو برو بوسش کن

رامتین : نفس خانوم برو کنار اعصااب ندارم

دانیال ب زور اوردش طرفمو منم دلم سوخت خوب بی جنبم دیگگگه اه

بغلش کردم اونم بغلم کرد ک خندیدم و هر دوتامون دیوونه ایم چها تایی رفتیم پایین رامتین همش بوسم میکرد

من : راامتین بسه تف مالیم کردی

رامتین : خخخخ بی احساس

من : خووودت

با نفس رفتیم تو اتاقامونو یکم دوتایی حرف زدیم خندیدیم....گریه کردیم....و خیلی کارای دیگه..

نفس میگفت خاله نفیسه و عمو رضا(مامان و باباش)دنبال کاران

لباس عروس نفس بر عکس من ک سفیده لباسش یکم ب نباتی کرمیه و ب پوستش میاد اونم ی تل داره

کت و شلوار رامتین رنگ طلایی پر رنگ بود و شلوارش کم رنگ تر خیلللللی بهش میومد با ی کراوات همرنگش داره ک با موهای من سته

کت شلوار دانیال هم رنگش کرمی نباتی هستش ک کراواتش طلایی خط خط بود ک خطای سفید داشت و.

شب منو نفس بغل هم خوابیدیم و دانیال و رامتین پایین تخت ما خوابیدن بیچاره ها خخخخ

)(رامتین)

صبح زود بیدار شدم بچه ها و خانومم و صدازدم قرار شد من نفس و فاطیما رو ببرم ارایشگاه ...

رامتین

هاااای هاااای عروس خانوما رو دم در ارایشگاه پیاده کردم رفتم ارایشگاه زنگ زدم دانیالم اومد پیشم دوتایی ی مدل خاص ب قول دانیال حپلوتی ک موهامون جبگر میشه رو زدیم

ابروهامونم فقط یه کوچولو درستش کردن ک من خیلی مخالفت کردم ولی مگه این دانیال میزااااره

بعد از پول ارث باباش(والا) اومدیم بیرون رفتیم غذا گرفتیم ورفتیم پیش دخترا هرررکاااار کردیم بریم تو مگه گذااااشتن

اخرم یهو دانیال از زیر دست خانومه فرار کرددد ولی مننن نتونستممم برممم خانوممممو ببینم...

سریع ی فکری ب کلم زد

من : خانومم دسشوووی داارم بریین کنار مجبور میشم کارای نامحرمی بکنم دستم میخوره بهتون خانوم صدیقی هم ترسید رفت کنار دوییدم کنار ک دیدم نفس ی طرف اونور نشسته دراز کشیده و فاطیما هم اون ور سالن دراز کشیده و خانومه ک روسری سرش بود داره صورتشو درست میکنه اروووم رفتم بالا سرشو....

فاطیما

اوووف خسته شدددم زیر دست این ای بابا....پدرمو در اوردن در حال فکر کردن بودم ک ی نفر گفت خانوومم

من : نننننن خانووم صدیقی شوخی نکنین

ی لحظه مخم هنگ کرددددد نننننن مگه داااااریییییم مگههههه مییشههههههههه صدای خودشه

من : هههههههه خدا دیونه شدم

رامتین : ن حالت خوبه منم خانومم

برگشتم طرفش نگام کرد چشاش این شکلی بود@@

من : هاااان خوشگل ندیدی

رامتین برگشت طرف در دست دانیالم گرفت و رفتن بیرون واا چشونه قکررر کنم پشیمون شد منو بگیره خخخخخخخخ

بعد از کارامون لباسمو پوشیدم و رفتم سمت گوشیم و برداشتم و چند تا عکس گرفتم اووووووف چ نااز شدماا

رفتم طرف نفس کثاافت چ جیگری دده واایی

غذامونو خوردیم رفتیم پایین رامتین اومد طرفم دستمو گرفت و این فیلم بردار ابله هم ول کن نبود واااا

رفتیم تو ماشین یهو برگشت طرففم

چ خووشگل شده بوده با اون ابروهای قلم قهوه ای کشیده خخخخخخ

من : سلام عروس خانوم

رامتین : مرگگ مسخره نکنااا خخخخخ

من : نااز شدی دلم موخواد بوخولمت

بغلش کردم محکممم بوسش کردم

رفتیم باغ و عکسامونو گرفتیم و با بدبختی چقدر ۱۸گرفت بیشعووورا

رفتیم باغی ک توش جشن بود چقدر قشنگ بود همه جا.نور طلایی سفید بود خیلی ناز بود با ورود ما همه جیغ و سوت و کل کلو همچی در هم بود...

چقدر منو رامتین رقصیدیم و با نفس قر میدادیمو همییچی عالی بود بهترین شب زندگیم بود

با رامتین رفتیم خونه و گرفتیم خوابیدیمو البته ساعت۴صبح و با خستگی و کوفتگی و اینا خخخ(ببخشید توضیح بی توضیح)

صبح بیدار شدم و رفتم حموم و صبحونه رو اماده کردم فکر کنم ما با همه فرق داریم همه الان ننه هاشون کاچی میدن میل کنن ما ..... استغفرلله

یک سال بعد

رااااامتتتتتتینننننن.....رامتیییییییییین

رامتین : مرگگگ کوووفت

من : امیر سااااامووووو بشوووورش من نمیشورمش گفته باشم

رامتین : مگه من بچه شورم بده ننت بشووره

من : اووی ننه خودت بشووره بی ادب

من : نفس بچت چطوره پایی دستی نمیزنه؟؟؟

دانیال : افسون بابا خواابه....ااای بابایی بیداار شوووو ااخی

من : رااامتینن یاد بگیر بیا شلوارشو پاش کننن

رامتین : چشم.....بابا کاااام بابا بیا اینجا.....کام با طعم موزی

من : امیر سااامه....درست بگو سااامن کاام احمقق

رامتین : خودتی خانوم احمق

من : تووبی اقای احمق خخخخخ

بلله با خوشی زندگیمونو ساختیم و سوختیمو از این حررررفاااا بنده فاطیما طالب هستم نویسنده این رمان .....

رمان بعدیم خانوم رییس اقای خدمت کار هستش ترو خدا دنبالش کنین البته تا دو سه روز دیگه پارت اولش میاد ایشااله از اونم خوشتون بیاد خیلی ممنون ....

یا علی مدد

((پایان))

این رمان رمان اختصاصی سایت و انجمن رمان های عاشقانه میباشد و تمامی حقوق این اثر برای رمانهای عاشقانه محفوظ میباشد .

برای دریافت رمانهای بیشتر به سایت رمان های عاشقانه مراجعه کنین .

www.romankade.com